

سید حمید حسینی

حسین (علیه السلام)،
راه خدا

بنیاد امام علی (علیه السلام)
بخارست

حسین (علیه السلام)، راه خدا



بنیاد امام علی (علیه السلام) - بخارست

<https://imamali.ro>

رایانامه: info@imamali.ro

محبت همراه با معرفت ۳

راه خدا ۸

حسین (علیه السلام)، صراط مستقیم ۱۳

راه محبت ۲۰

شیطان و صراط مستقیم ۲۶

پل صراط ۳۲

گردنه‌های صراط ۳۷

از خودخواهی تا خداخواهی ۴۲

یک راه با گردنه‌های متفاوت ۴۷

راه انسانیت ۵۳

شرط بندگی ۵۸

۱- محبت همراه با معرفت

نعمت محبت امام حسین (علیه السلام)

خداوند متعال را شاکریم که توفیق درک محرم دیگری را به ما عنایت فرمود و در شب اول ماه محرم، ما را به محضر عزاداری حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) دعوت کرد. این فرصتی است که از محبت امام حسین (علیه السلام) و عشق به بهترین بندگان خدا برای صیقل دادن دل‌های خود و صفا بخشیدن به روح خویش بهره بگیریم. از خداوند می‌خواهیم که حالا که چنین لطفی در حق ما کرد و ما را به این مجلس نورانی دعوت فرمود، معرفت و ادب و بصیرت بهره‌گیری از این فرصت را نیز به ما عنایت کند تا بتوانیم از لحظه‌لحظه حضور در چنین مجلسی که فرشتگان به حضور در آن غبطه می‌خورند و بال‌های خود را زیر پای عزاداران اباعبدالله الحسین (علیه السلام) پهن می‌کنند، بهره ببریم.

محبت امام حسین (علیه السلام) نعمتی بزرگ است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حُبَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حُبَّ زِيَارَتِهِ (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۷۶)

«هرگاه خداوند برای بنده‌ای خیر و نیکی بخواهد، محبت امام حسین (علیه السلام) و محبت زیارت ایشان را در قلب او می‌اندازد.»

اگر خداوند برای بنده‌ای خیر بخواهد و او را دوست داشته باشد، بخواهد او را به جاهای خوب برساند و زندگی خوبی برایش رقم بزند، کافی است که محبت حسین (علیه السلام) را در دلش قرار دهد. وقتی محبت حسین (علیه السلام) در دل ما جای گیرد و محبت زیارت حسین (علیه السلام) به دل ما بیاید، اگر این محبت واقعی و این عشق عمیق و همراه با معرفت باشد، خودش بقیه چیزها را درست می‌کند، همه چیز را ردیف می‌کند و حال و روز ما را عوض می‌کند.

محبت با معرفت؛ نه تعصب

این ادعا یا شعار یا تعصب فرقه‌ای و قومی و دینی نیست. ممکن است هر کسی به هر دین و مرامی که از کودکی برایش مقدس جلوه داده شده، تعصب داشته باشد و آن را دوست بدارد. اگر آنها واقعاً انسان‌های خوبی

بوده باشند، دوست داشتن آنها به این فرد کمک می‌کند که در مسیر خوبی‌ها باشد. چون اصل این است که خداوند در دلمان محبت خوبی‌ها را قرار دهد، زیرا اساس زندگی ما و جهت‌گیری و قبله‌نمای برنامه‌ها و رفتارها و روحيات ما، دل ما است.

اگر دل ما چیزی را بخواهد و میل ما باشد، پای آن می‌ایستیم، برایش تلاش می‌کنیم، خسته نمی‌شویم و کم نمی‌آوریم. هرکسی هم بیاید و هرطور بخواهد توجیه کند که این کار را نکن، رها کن یا سرزنش کند که چه خبر است، باز هم اثری ندارد. بعضی می‌گویند: «یک نفر ۱۴۰۰ سال پیش کشته شده، حالا باید هی برایش عزاداری کرد؟ شما عزیزترین نزدیکان‌تان، پدر و مادرتان وقتی از دنیا بروند، یک سال، دو سال، سه سال، پنج سال دیگر تمام می‌شود. دیگر هر سال که ختم و سالگرد نمی‌گیرید. این یعنی چه که بعد از ۱۴۰۰ سال باز هم می‌خواهید مراسم بگیرید؟»

اما وقتی محبت در دل قرار گرفت، ملامت ملامت‌کنندگان و سرزنش کسانی که سرزنش می‌کنند، تأثیری ندارد. می‌گوییم: «بله، درست می‌گویید. اگر عزیزم ۱۰ سال پیش فوت کرده، دیگر بعد از ۱۰ سال اینطوری مراسم نمی‌گیرم. ولی اگر کسی برای من از همه عزیزتر باشد چه؟ از آن عزیزی که شما می‌گویید بعد از چند سال دیگر آدم مراسم نمی‌گیرد، قبول دارم، سخت را درست می‌گویید. اما من یک کسی را خیلی دوست دارم، خیلی عاشقش هستم و محبت و عشقش اصلاً کهنه نمی‌شود، کم نمی‌شود، فراموش نمی‌شود.»

پایداری عشق به حق

در طول زندگی بارها دیده‌ایم که کسانی که عزیزانشان را از دست دادند، روز اول چه حال و هوایی دارند: به سر خود می‌زنند، گریه می‌کنند، شیون می‌کنند، جیغ می‌زنند. فردایش نگاه می‌کنیم می‌بینیم نشسته‌اند، با هم می‌خندند. این طبیعی است، چون در وجود انسان یک سری احساسات و شور و حال‌ها کم‌کم افت می‌کند و فراموش می‌شود. هیچ‌کس هم اینها را ملامت نمی‌کند که: «آقا تو دیروز داشتی اینطوری می‌زدی به سر و کله خودت، الان نشستی داری می‌خندی، چرا؟» می‌گوید: «خب دیروز احساسات بر من غلبه کرده بود، الان آرام شدم.»

ولی یک کسی می‌گوید: «من یک احساسی و یک محبتی و یک عشقی پیدا کردم که این احساس و این عشق و این محبت کهنه نمی‌شود، فراموش نمی‌شود.» درست است که عزیزانمان را دوست داریم و برایشان غصه می‌خوریم، اما بعد از مدتی می‌بینیم که آن غصه اولیه که اینقدر به سر و کله خودمان می‌زدیم، کار

چندان درستی نبود. حالا که به رحمت خدا رفته، دیگر به سر و کله خودم بزنم که چه بشود؟ آدم وقتی آرام می‌شود، تازه متوجه می‌شود که همان موقع اولش هم که اینقدر داشت بی‌تابی می‌کرد، اشتباه بود. آدم در مرگ کسی نباید بی‌تابی کند.

اما یک نوع عشق دیگری هست که انسان وقتی آن عشق را درک می‌کند، هر چقدر مرورش می‌کند، می‌بیند که این عشق او را هی بی‌تاب‌تر می‌کند. چرا؟ چون هر چقدر به او فکر می‌کند، می‌بیند که این عشق چیز بدی نیست، بی‌خود نبود. وقتی که ما در عزاداری عزیزمان بی‌تابی می‌کنیم، فردایش می‌گوییم: «برای چه من بی‌خودی اینقدر زدم خودم را؟» ولی وقتی که من به خوبی‌ها عشق می‌ورزم، به زیبایی مطلق عشق می‌ورزم، به آن حقیقتی که وقتی خوبی‌هایش برای من توصیف می‌شود، هر چقدر بیشتر او را می‌شناسم، زیرورتر می‌شوم، منقلب‌تر می‌شوم. این عشق زندگی من را جهت می‌دهد.

می‌بینم هر چقدر او را بیشتر دوست می‌دارم، حال من را بهتر می‌کند، روحیه من را بهتر می‌کند، اخلاق من را بهتر می‌کند، من را مهربان‌تر می‌کند، من را خداترس‌تر می‌کند. بعد متوجه می‌شوم این عشق، اتفاقاً هر چقدر شدیدتر است، بهتر است؛ برخلاف آن بی‌تابی‌های دیگر که وقتی به آن فکر می‌کنم، می‌بینم نه، اشتباه است.

دین یعنی محبت

به همین دلیل به ما فرمودند: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟» (مگر دین چیزی جز محبت است؟)

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ أَمْ مِنَ الْإِيمَانِ هُوَ فَقَالَ وَ هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۶۳)

«فضیل بن یسار گوید: از امام صادق (علیه السلام) از حب و بغض (محبت و دشمنی) پرسیدم که آیا از نشانه‌های ایمان است؟ فرمود: مگر ایمان چیزی غیر از حب و بغض است؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: خدا ایمان را محبوب شما کرد و آن را در دل شما بیاراست و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد؛ اینان هدایت‌یافتگان هستند.»

فضیل بن یسار آمد پیش امام صادق (علیه السلام) و گفت: «این عشق و محبت و اینها ارتباطی به دین دارد؟» حضرت در پاسخ فرمودند: «اصلاً دین مگر غیر از محبت است؟»

دینداری‌های خودمان را حساب کنیم. وقتی می‌گوییم دین داریم یعنی چه؟ یعنی معتقدیم که خدا همه‌کاره است و باید همه‌جا او را در نظر بگیریم. تا زمانی که حب خدا در دل من نباشد، اصلاً نمی‌توانم خدا را در نظر بگیرم. زورزوری که نمی‌شود. باید این محبت در دل باشد تا عبادت خدا معنی پیدا کند. این محبت باید در دل باشد تا وقتی نماز می‌خوانم، نمازم نماز باشد. متوجه می‌شویم که اصلاً دین چیزی جز محبت نیست.

مجالس عزاداری؛ شارژ روح

به همین دلیل به ما فرمودند که محبت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) نجات‌بخش است، محبت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) گناهان را می‌بخشد و پاک می‌کند. چرا؟ چون وقتی محبت آمد، جهت زندگی من را عوض می‌کند. این چیزی است که در آن شک نیست.

به همین خاطر ما این مجلس را اینقدر اهمیت می‌دهیم. چون هر سال که محرم می‌آید، این خاطره امام حسین (علیه السلام)، این انرژی عشق امام حسین (علیه السلام) در این مجلس دوباره شارژ می‌شود، دوباره زنده می‌شود. دل‌های ما که در یک سال غرق امور دنیا شدیم و عادی شدیم، در این مجلس می‌آییم و می‌گوییم: «ما یک کسی را داریم که همه وجود خودش را فدای خوبی‌ها کرد، فدای خدا کرد، همه عزیزانش را فدا کرد. هر خوبی که می‌گویید، او در اوجش بود. ما او را دوست داریم، محبتش در دل ما است.» این مجلس، مجلسی است که وقتی در آن می‌آییم، این انرژی را می‌گیریم، شارژ می‌شویم و یک سال می‌تواند به زندگی ما جهت بدهد.

این خیلی فرق دارد با یک کار کلیشه‌ای، یک رسم و رسوم، یک مجلس ختم یا بزرگداشت. اما یک شرط در همه اینها همیشه تکرار شده: «با معرفت.»

محبت با معرفت؛ درس عاشورا

یک درس مهم از مجالس و یادآوری عاشورا این است که دم زدن از یک چیزی به معنای این نیست که آن را قبول دارم و به من کمک می‌کند. حتی دم زدن از امام حسین (علیه‌السلام)، حتی دم زدن از عزاداری امام حسین (علیه‌السلام) و اهل بیت! چرا؟ به همان دلیلی که امام حسین (علیه‌السلام) شهید شد.

چه کسانی امام حسین (علیه‌السلام) را کشتند؟ کسانی که از خدا و پیغمبر دم می‌زدند، قرآن می‌خواندند، نماز شب می‌خواندند. اگر دم زدن و شعار دادن و قرآن خواندن و نماز خواندن بدون معرفت، بدون آگاهی باشد، نه تنها تأثیر ندارد، بلکه باعث می‌شود که بگویند: «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ، كُلُّ يَتَقَرَّبُ بِقَتْلِهِ إِلَى اللَّهِ» (قتل حسین برای تقرب به خدا).

مجلس امام حسین (علیه‌السلام) هم می‌تواند یک کسی بگوید: «من به خاطر امام حسین (علیه‌السلام) می‌آیم»، اما بعد در مجلس امام حسین (علیه‌السلام) باز چشم و هم‌چشمی، بداخلاقی و خودنمایی کند. این چه فایده‌ای دارد؟

ان شاء الله ما در طول این شب‌ها تلاش می‌کنیم در حد وسع‌مان، هم شور حسینی و تجدید عهد با امام حسین (علیه‌السلام) و تجدید محبت با امام حسین (علیه‌السلام) را در این مجالس تمرین کنیم، هم سعی کنیم با مکتب امام حسین (علیه‌السلام)، با مدرسه امام حسین (علیه‌السلام)، با مرام و راه امام حسین (علیه‌السلام) بیشتر آشنا بشویم. ان شاء الله تلاش می‌کنم در حد وسع اندکم، در این شب‌ها هر شب یک نکته، یک درس، یک شاخص و یک اصل از اصول راه امام حسین (علیه‌السلام) را بگویم تا بهره‌ما از این مجالس، بهره مفیدی باشد که بتواند واقعاً بعد از این دهه، ما را قدم‌هایی به امام حسین (علیه‌السلام) نزدیک کرده باشد.

۲- راه خدا

دیشب بحثی را آغاز کردیم و عرض کردیم که این مجالس و محبت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) باید مقدمه‌ای باشد برای آشنایی ما با راه و مکتب آن حضرت. این شور و علاقه و محبت نباید در حد ادعا و ظواهر باقی بماند، بلکه باید بتوانیم ان شاءالله با معرفت، زندگی خودمان را به زندگی مولای خوبمان نزدیک کنیم.

راه حسین (علیه السلام)، راه خداست

وقتی سخن از راه اباعبدالله به میان می‌آید و می‌خواهیم برای راه حسین (علیه السلام) تعریف و توصیفی پیدا کنیم، اولین چیزی که به نظر هر کس می‌آید این است که راه حسین (علیه السلام)، راه خداست. در این تردیدی نیست که حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) همه وجودش، زندگی‌اش، وقتش، جان خودش و جان عزیزانش را در راه خدا فدا کرد.

اما این «سبیل الله» یعنی چه؟ راه خدا یعنی چه؟ تا حالا به این فکر کرده‌ایم که راه خدا یعنی چه؟ قرآن اینهمه تأکید می‌کند که در راه خدا تلاش کنید، در راه خدا زندگی کنید، جان خودتان را در راه خدا فدا کنید. راه یعنی چه؟

وقتی «راه» گفته می‌شود، یک مسیری وجود دارد، یک مقصدی وجود دارد، یک فاصله‌ای وجود دارد. ما می‌خواهیم از جایی به جای دیگری برسیم. مثلاً راه تهران به قم، راه تهران به مشهد. اما آیا راجع به خدا می‌توانیم بگوییم «راه خدا» یعنی ما یک جایی هستیم، خدا جای دیگری است و ما باید در این راه حرکت کنیم تا به خدا برسیم؟ مگر خدا همه جا نیست؟

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶)

«ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم.»

پس فاصله‌ای نیست. یعنی چه که ما قرار است در راه خدا تلاش کنیم؟

حقیقت راه خدا؛ شبیه شدن به خدا

وقتی به قرآن به عنوان سخن خدا و راه‌حلی برای این سوالات مهم مراجعه می‌کنیم و تدبر می‌کنیم، می‌بینیم که قرآن ما را به یک حقیقتی آشنا می‌کند و آن این است که درست است هر جایی نگاه کنید، خدا هست:

﴿فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ (البقره: ۱۱۵)

«به هر سو رو کنید، روی خدا [حاضر] است.»

ولی خدا اراده کرده مخلوقی بیافریند که این مخلوق از طریق شبیه شدنش به خدا، به او نزدیک شود. به این خیلی دقت کنید:

﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (البقره: ۳۰)

«من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم.»

خدا خلیفه خودش را می‌خواهد بیافریند و در زمین قرار دهد. خلیفه خدا یعنی چه؟ مگر خدا نیست که جانشین می‌خواهد بگذارد؟ خلیفه خدا یعنی کسی که قرار است در صفات، در روحیات، در ویژگی‌ها شبیه به خدا بشود، صفات خدا را پیدا بکند.

راه درونی به سوی خدا

اگر به این نکته دقت کنیم، متوجه می‌شویم که این راهی که ما باید طی کنیم، این مسیری که باید حرکت کنیم، مسیر مادی نیست. یک مسیری است در درون خود ما که من باید از یک حیوان بی‌هنر، بی‌اخلاق، وحشی، طماع و هوسران حرکت کنم و به کجا برسم؟

﴿وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ (النور: ۴۲)

«بازگشت به سوی خداست.»

به خدا برسم یعنی چه؟ یعنی من باید در درون خودم ویژگی‌های خدایی ایجاد کنم.

مقصد هدایت؛ شاکر شدن

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (الانسان: ۳)

«ما راه را به او نمودیم، خواه سپاسگزار باشد و خواه ناسپاس.»

این آیه قرآن معنایش این نیست که خدا می‌گوید: «من به انسان راه را نشان دادم، حالا اگر حرف من را گوش کند تشکر کرده، اگر حرف من را گوش نکند ناسپاسی کرده.» نه، این آیه معنایش خیلی بالاتر و عمیق‌تر است. معنایش این است که خدا می‌گوید: «من مقصد را به انسان نشان دادم که کجا باید برسد. اگر در این مسیر حرکت کند و حرف من را گوش کند، مقصد همان شاکر شدن است.»

این را از کجا می‌گوییم؟ چون بارها خدا در قرآن گفته:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾ (ملک: ۲۳)

«اوست آن کس که شما را پدید آورده و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها آفریده است. چه کم سپاسگزارید.»

یعنی ای انسان، هدفی که تو باید به آن بررسی این است که یک فرد و یک موجود قدرشناس بشوی، یک موجود با اخلاق بشوی. چون خدا:

﴿إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (فاطر: ۳۰)

«او آمرزنده و سپاسگزار است.»

خدا شکور است. اگر تو شاکر بودی، اهل قدرشناسی بودی، در مقابل پدر و مادرت:

﴿وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (اسراء: ۲۳)

«به پدر و مادر نیکی کن.»

اگر در مقابل مردم با اخلاق و مهربان بودی، اگر خوبی‌ها را فهمیدی و درک کردی، تو هم مثل خدا شکور شدی، تو هم مثل خدا با اخلاق زیبا شدی، اخلاق خدایی پیدا کردی.

سبیل یعنی شبیه شدن به خدا

این سفر و این سبیل چه سبیلی است که ما باید برویم؟ معنای سبیل در قرآن یعنی هر چیزی و هر کاری که من را به خدا شبیه‌تر کند، صفات الله را در وجود من ظاهر بکند.

اصلاً «قرب الی الله» یعنی چه؟ مگر خدا بُعد دارد؟ مگر خدا یک جای دیگر است که ما باید برویم به او نزدیک شویم؟ قرب الی الله یعنی «تخلّق به اخلاق الله». هر چقدر ما اخلاقمان خدایی‌تر باشد، به خدا نزدیک‌تریم.

پس سبیل، راهی که ما باید طی کنیم، یعنی راه خوب بودن، راه مهربان بودن. اگر «إِنَّ اللَّهَ حَلِيمٌ» (خدا بردبار است)، پس «فَيَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ حُلَمَاءَ» (بر ما واجب است که بردبار باشیم). اگر «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ» (خدا آمرزنده است)، پس «فَيَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ غَفُورٌ» (بر ما واجب است که آمرزنده باشیم). اگر «إِنَّ اللَّهَ شَكُورٌ» (خدا سپاسگزار است)، پس «فَيَجِبُ عَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ شَكُورٌ» (بر ما واجب است که سپاسگزار باشیم).

اگر خدا مهربان است، من باید مهربان باشم. اگر خدا بخشنده است، من باید بخشنده باشم. هر چقدر این صفتهای خدایی در من بیشتر می‌شود، من به خدا نزدیک‌تر می‌شوم، خدایی‌تر می‌شوم.

تفاوت «سُبُل» و «صراط مستقیم»

یک نکته مهم اینجاست که خیلی به آن دقت کنید. قرآن کلمه «سبیل» را بارها به کار برده برای کارهای مختلف خیر:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ (عنکبوت: ۶۹)

«کسانی که در راه ما کوشش کنند، قطعاً راههای خود را به ایشان نشان خواهیم داد.»

«سُبُل» جمع به کار رفته. یعنی هر کار خیری، همه اینها جمع می‌شود، راه به سمت خداست. هر کار خوبی یک راه به سمت خداست، جمع به کار می‌برد.

اما کلمه «صراط» را قرآن همیشه و همیشه مفرد به کار می‌برد:

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (الفاتحه: ۶)

«ما را به راه راست هدایت فرما.»

«صراط‌های مستقیم» نداریم، ولی «سُبُل الهی» داریم. چرا؟

برداشت من این است که هر کار خیری به سمت خدا ما را نزدیک می‌کند، ولی این امور خیر همیشه می‌تواند آمیخته با نقص، عیب و خطا هم باشد. هر کسی، همه انسان‌ها اگر کار خوب می‌کنند و ما اقتدا کنیم به آنها، به خدا نزدیک می‌شویم. ولی «سبیل مستقیم» نیست، «صراط مستقیم» است.

چه فرقی دارد؟ فرقی این است که سبیل یعنی انسان خوب را می‌بینم، از خوبی‌هایش باید استفاده کنم، ولی همیشه باید مراقب باشم که این انسان خوب با همه خوبی‌هایش ممکن است خطا هم بکند. من باید انتخاب کنم: از خوبی‌هایش استفاده کنم، بدی‌هایش را رها کنم و مراقبت کنم.

اما اگر من صراط مستقیم را پیدا کنم، آن صراط دیگر مستقیم است، دیگر کج نیست.

امام حسین (علیه‌السلام): صراط مستقیم

اهل بیت به ما فرمودند که امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) «هو الصراط المستقیم» (او صراط مستقیم است). اهل بیت فرمودند: «و الله نحن الصراط المستقیم» (به خدا قسم، ما صراط مستقیم هستیم).

معنایش این است که خدا راه مستقیم بدون خطایی را هم در اختیار ما قرار داده. امام حسین (علیه‌السلام) و اهل بیت آن صراط مستقیم هستند.

یعنی فرق آنها با بقیه انسان‌های خوب این است که ما به هر انسان خوبی که می‌رسیم، می‌گوییم از خوبی‌هایش استفاده می‌کنیم، ولی مراقب بدی‌هایش هم هستیم. ولی امام حسین (علیه‌السلام) که به او می‌رسیم، می‌گوییم دیگر هرچه او می‌گوید خوب است، چون اصلاً او شده عین خوبی.

این کسی است که ما وقتی سخن از راه حسین (علیه‌السلام) می‌کنیم، باید توجه کنیم که فرق راه امام حسین (علیه‌السلام) با بقیه راه‌های خوب در این نکته است: آنها «سبیل‌های الی الله» هستند، حسین (علیه‌السلام) «صراط مستقیم الی الله» است. یعنی هرچه به او اقتدا کنی، به نتیجه می‌رسی.

۳- حسین (علیه السلام)، صراط مستقیم

در این شب‌ها درباره راه امام حسین (علیه السلام) سخن می‌گفتیم. گفتیم راه امام حسین (علیه السلام)، راه خداست. شب گذشته درباره راه خدا که قرآن از آن با تعبیر «سبیل الله» یاد می‌کند، توضیح دادیم.

گفتیم راه خدا یعنی آن چیزی که ما را به خدا نزدیک می‌کند. نزدیک شدن به خدا معنایی جز این ندارد که ما در وجود خودمان، در روح و اخلاق و ویژگی‌های خودمان، هرچه بیشتر صفات و ویژگی‌های خدایی پیدا کنیم. خدایی که مهربان است، با گذشت است، بخشنده است، خدایی که می‌گذرد از دیگران، خدایی که خیرش به دیگران می‌رسد. هر چقدر ما این ویژگی‌ها را در خودمان بیشتر ایجاد کنیم، به خدا نزدیک‌تر می‌شویم و هر چیزی که ما را به خدا نزدیک کند، یک مصداق از «سبیل الله» است.

اولیای خدا؛ خود راه خدا

اما ما با موضوعی در متون دینی مواجه شدیم که ما را به تأمل و فکر بیشتری وامی‌دارد و اگر به آن دقت کنیم، معرفت ما نسبت به امام حسین (علیه السلام) و معرفت ما نسبت به راه امام حسین (علیه السلام) و راه بودن امام حسین (علیه السلام) بیشتر می‌شود.

در متون دینی به ما گفته‌اند که اولیای خدا، فرستادگان خدا و انسان‌های برتری چون امام حسین (علیه السلام) نه فقط اینگونه بودند که در راه خدا حرکت می‌کردند:

﴿يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (المائدة: ۵۴)

«در راه خدا جهاد می‌کنند.»

﴿قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۱۶۹)

«در راه خدا کشته شدند.»

بلکه آنها خودشان تبدیل شدند به راه خدا. نه آن راه‌هایی که با حق و باطل به صورت آمیخته ممکن است در آن وجود داشته باشد یا راه‌های فرعی، بلکه آن راهی که قرآن از آن تعبیر می‌کند به «صراط مستقیم».

روایات فراوان داریم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) «هو الصراط المستقیم» (او صراط مستقیم است)، اهل بیت پیغمبر «هُمُ الصراط المستقیم» (آنها صراط مستقیم هستند).

سؤال درباره «اهدنا الصراط المستقیم»

این یک مقدار ما را به فکر مجبور می‌کند که این صراط مستقیم بودن اهل بیت معنایش چیست؟ صراط مستقیم بودن امام حسین (علیه‌السلام) معنایش چیست؟ مخصوصاً که ما وظیفه داریم، واجب است بر همه ما که هر روز حداقل ده بار در نمازهایمان بگوییم:

﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (الفاتحه: ۶)

«ما را به راه راست هدایت فرما.»

حداقل ده بار هر مسلمانی در روز باید بگوید: «خدایا من را به صراط مستقیم هدایت کن.»

اگر به ما گفتند که امام حسین (علیه‌السلام) صراط مستقیم است، علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) صراط مستقیم است، آیا من می‌توانم اینطور فکر کنم، اینطور با خودم تحلیل کنم که وقتی در نماز می‌گویم «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی «خدایا من را به علی هدایت کن، من را به حسین (علیه‌السلام) هدایت کن؟» می‌توانم اینطور فکر کنم یا ممکن است بعضی‌ها بگویند: «نه، شما غلو دارید می‌کنید، اینها زیاده‌روی است، اینها شرک است؟»

برای اینکه بدانیم این درست است یا نه، این نیت و این فکر که وقتی در نماز می‌گویم «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی از خدا می‌خواهم نه فقط صراط علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام)، نه فقط صراط حسین بن علی (علیه‌السلام)، بلکه «اِهْدِنَا الی علی بن ابی‌طالب»، «اِهْدِنَا الی حسین بن علی» می‌شود اینطور گفت؟ سؤال جدی است، به آن فکر کردید؟

در اینکه علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) «هو الصراط المستقیم»، حسین بن علی (علیه‌السلام) «هو الصراط المستقیم» هیچ شکی نیست. اما اینکه من در نماز که می‌گویم «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» معنایش این باشد که «خدایا من را به علی و به حسین (علیهما السلام) برسان»، می‌تواند اینطور باشد؟

پاسخ از قرآن؛ مقایسه سوره حمد و نساء

برای اینکه این سؤال را در این فرصت کوتاه جواب بدهم – که البته بحث مفصل نیاز دارد و ما فرصتمان کوتاه است – فقط همین سوره حمد و چند آیه از سوره نساء را با هم مقایسه می‌کنم تا جواب بگیریم.

ما می‌گوییم: «اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، در خود همین سوره بلافاصله می‌گوییم:

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ (الفاتحه: ۷)

«راه کسانی که به آنها نعمت دادی.»

راه کسانی که خدایا تو به آنها نعمتی دادی و نعمت بخشیدی. این کسانی که خدا به آنها نعمت بخشیده چه کسانی هستند؟ در سوره نساء آیه ۶۹ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ (نساء: ۶۹)

«کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان‌اند و آنان چه نیکو همدمانند.»

خیلی راحت معلوم شد که این کسانی که در نماز می‌گوییم «خدایا ما را به راه او هدایت کن» یعنی قرآن می‌گوید: پیغمبران، صدیقان و شهدا.

«شهدا» به معنی کشته‌های در راه خدا نیست. شهید در قرآن معنایش ائمه هستند. نه فقط ائمه ما شیعه‌ها، یعنی همه رهبران الهی، همه الگوهای الهی. این بحثش مفصل است که شهید در قرآن - شکی در این نیست - هر کس الگو است:

﴿جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ (نساء: ۴۱)

«از هر امتی شاهی می‌آوریم و تو را بر اینان شاهد می‌آوریم.»

خدا به پیغمبر می‌گوید: روز قیامت هر امتی یک شهیدی برایش می‌آوریم، یعنی آن الگو و رهبر و مقتدایش می‌شود شهید آن امت، و تو ای پیغمبر شهید بر همه هستی.

«أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» یعنی پیغمبران و صدیقان، یعنی کسانی که صادقانه زندگی کردند، الگوهای هر امت و صالحان، کسانی که انسان‌های خوبی بودند. اینها کسانی هستند که ما در نماز می‌گوییم: «خدایا ما را به راه آنها هدایت کن.»

هدایت فراتر از پیروی

تا اینجا معنایی که همه می‌فهمند خیلی واضح است، این است که به راه آنها هدایت شویم، یعنی اگر آنها به ما امری کردند، امرشان را اطاعت کنیم. این خیلی واضح است، خیلی ساده است. اما آیا فقط معنا تا این حد است؟

من می‌خواهم بگویم: نه. من می‌خواهم نتیجه بگیرم که اینجا وقتی می‌گوییم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» یعنی «اهدنا الی علی»، «اهدنا الی الحسین». چرا؟ به خاطر اینکه این آیه‌ای که از سوره نساء خواندم، بیاید دو آیه قبلش را، از آیه ۶۶ سوره نساء بخوانیم:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا (۶۶) وَإِذَا لَأَتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (۶۷) وَلَهْدَيْنَاهُم صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (۶۸) النساء

«اگر آنان آنچه را بدان پند داده می‌شوند به کار می‌بستند، قطعاً برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان مؤثرتر بود؛ و در آن صورت، [ما هم] از نزد خویش، یقیناً پاداشی بزرگ به آنان می‌دادیم؛ و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم.»

دقت کنید! خیلی نکته زیبا و عمیق است. این آیه نمی‌گوید: «اگر کسی از صدیقان و شهدا و انبیاء پیروی کند، این یعنی هدایت آنها را شاملش شده.» نمی‌گوید: «اگر شما از خدا اطاعت کنید، یعنی از هدایت انبیاء شامل شما شده و هدایت شدید.» برعکسش را می‌گوید!

می‌گوید: اگر کسی از خدا و پیغمبر اطاعت کرد، یک جایزه و یک پاداش بزرگ به او می‌دهیم. «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا» این یک تثبیت، یک استحکامی انسان پیدا می‌کند اگر به این پندهایی که اولیای خدا دادند گوش کند.

«وَإِذَا لَأَتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا» یک اجر عظیم به آنها می‌دهیم. این اجر عظیم چیست؟ «وَلَهْدَيْنَاهُم صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» تازه اگر گوش کنید حرف خدا و پیغمبر را، تازه یک هدایت به صراط مستقیم نصیب شما می‌شود.

هدایت به صراط مستقیم نصیب شما می‌شود یعنی چه؟ بعد می‌گوید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا».

اجر عظیم؛ رفاقت با حسین و علی (علیهما السلام)

اجر این است: رفاقت با حسین (علیه السلام)، رفاقت با علی (علیه السلام)، محبت علی، حسین و فاطمه (علیهم السلام). این یک پاداش است، یک اجر است که به چه کسی می دهند این را؟ به کسی که خوب زندگی کرده باشد، به کسی که پاک زندگی کرده باشد.

محبت صالحان، محبت انسان های والا، این هدایت به صراط مستقیم است. این یعنی چه؟ یعنی صراط مستقیم، این امر و نهی هایی که قرآن می گوید، سنت می گوید، امام می گوید، پیغمبر می گوید - افعَل، لا تفعل، هذا واجب، هذا حرام - اینها هدایت نیست!

هدایت در قرآن معنایش راهنمایی نیست. این بحثش مفصل است که من چهار جلسه راجع به آن صحبت کردم تا بتوانم توضیح بدهم. هدایت در قرآن معنایش ارائه طریق نیست. «الهدایةُ هو الایصالُ الی المطلوبِ لا اِراءةُ الطریق» (هدایت یعنی رساندن به مقصود، نه ارائه طریق).

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (البقره: ۲)

«هدایتی برای پرهیزگاران است.»

قرآن هدایت است برای کسی که با تقوا باشد. یعنی اگر کسی با اخلاق بود، پاک بود، تقوا داشت، تازه قرآن هدایتش می کند.

حالا این هدایت چیست؟ قرآن توضیح می دهد: رفاقت با حسین (علیه السلام) است، رفاقت با علی (علیه السلام) است، محبت آل الله است. این چه اجر است، چه دستاوردی است! «وَحَسَنَ أَوْلَیْكَ رَفِیقًا» (و آنان چه نیکو همدمانند).

رفاقت با حسین (علیه السلام)؛ انقلاب درونی

اگر کسی با حسین (علیه السلام) رفیق شد، اگر کسی با علی و آل علی (علیهم السلام) رفیق شد، دیگر اینطور نیست که بگوید: «خب حالا من فهمیدم که حسین (علیه السلام) به من گفته نماز بخوان، چشم، حالا می روم نماز می خوانم.» نه! وقتی کسی با حسین (علیه السلام) رفیق شد، اصلاً دلش پر می کشد برای نماز. کسی با حسین (علیه السلام) رفیق شد، منقلب می شود، دلش عوض می شود.

این است صراط مستقیم. «مقلب القلوب» است. اگر محبت حسین (علیه السلام) آمد در دل، اگر محبت اولیای خدا آمد در دل، انسان را منقلب می کند، انسان را عوض می کند. این می شود هدایت به صراط مستقیم. بحث خیلی مفصل است، ولی فرصت نیست. فرق صراط با طریق، فرق صراط با سبیل در لغت عرب گفته شده که: «الصراط هو طریق الواضح الذی یتلغ ساحره» (صراط، راه آشکاری است که عابرش را می بلعد). یعنی اگر می خواهیم تشبیه کنیم، مثل بزرگراه، مثل اتوبان. شما در اتوبان که بیفتی، اصلاً دیگر نمی توانی برگردی. اتوبان می برد تا آخر، دوربرگردان ندارد. اتوبان که می برد تا آخر. صراط مستقیم یعنی آن اتوبانی که اگر کسی افتاد در آن، خود به خود دیگر می رود تا آخر و می رسد به مقصد.

حر بن یزید ریاحی؛ نمونه هدایت به صراط مستقیم

یک نمونه از رسیدن به صراط مستقیم که شما تمام شهدای کربلا را نگاه می کنید، آنها هدایت شدند به صراط مستقیم، یعنی محبت آن حسین (علیه السلام) در دلشان شعله کشید. یک نمونه اش حر بن یزید ریاحی است.

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ». حر دلش منقلب شد با عشق حسین (علیه السلام). اگر نه، او سرلشکر بود، بهترین جایزه ها را به او می دادند، بهترین پاداش ها را می دادند، بهترین موقعیت ها برایش مهیا بود.

اما دیدند دارد می لرزد، دارد دست و پایش می لرزد. به او گفتند: «حر، چه شده؟» گفت: «من خودم را بین بهشت و جهنم دارم می بینم. الان اگر خودم را فدای حسین (علیه السلام) کنم، بهشتی هستم. اگر هم نکنم، جهنمی هستم.» گفتند: «آخر چرا داری می لرزی؟» اگر از ما می پرسیدند: «یک پهلوان در عرب بگویید»، می گفتیم: حر.

دیدند از لشکر خودش را کنار کشید. گفت:

اللَّهُمَّ اِنِّیْ تُبْتُ اِلَیْکَ فَتُبْ عَلَیَّ فَقَدْ اَرْعَبْتُ قُلُوبَ اَوْلِیَائِکَ وَ اَوْلَادَ بَنْتِ نَبِیِّکَ

«خدایا من به درگاهت توبه کردم، پس توبه‌ام را بپذیر که من دل اولیای تو را لرزاند و بچه‌های دختر پیغمبرت را ترساندم.»

با شرمندگی آمد و خودش را به در خیمه اباعبدالله رساند. اشک می‌ریخت، گریه می‌کرد. حضرت فرمودند: «تو چه کسی هستی؟» گفت: «حر.» فرمود:

أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

«تو آزاده‌ای همانطور که مادرت نامت را حر گذاشته، در دنیا و آخرت آزاده‌ای.»

پس از شهادت، امام حسین (علیه‌السلام) به بالین او آمد، سر حر را در دامن گرفت. آنجا هم باز نقل شده که فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمًّا» (تو حر هستی همانطور که مادرت نامت را نهاد).

۴- راه محبت

گفتیم راه امام حسین (علیه السلام)، راه خداست. اما راه خدا را باید از کتاب خدا بشناسیم. «سبیل الله فی القرآن»؛ هر کار خوبی که ما را به سوی خدا نزدیک کند، او «سبیل خدا»، راه خداست. امام حسین (علیه السلام) در راه خدا زندگی کرد و در راه خدا جان داد.

صراط مستقیم؛ پاداش ایمان و عمل صالح

اما با مفهوم صراط مستقیم وقتی آشنا شدیم و در قرآن تدبر کردیم، متوجه شدیم که صراط مستقیم یک مفهوم بسیار برتر و بالاتری است. برخلاف تصور ابتدایی ما که فکر می‌کنیم همین امر و نهی‌ها، واجب و حرام‌ها و اعمالی که ما به عنوان اعمال دینی انجام می‌دهیم، صراط مستقیم است و اگر ما به این امر و نهی‌ها عمل کرده باشیم، به صراط مستقیم رسیده‌ایم.

یک نکته لطیف و بسیار عمیق قرآنی را خدا روزی ما کرد در این مجلس که کمتر کسی به این نکته توجه کرده، و آن این است که صراط مستقیم، بعد از ایمان و عمل صالح، به عنوان جزا، به عنوان پاداش، خدا به کسانی که ایمان دارند و خوب زندگی می‌کنند، آنها را به صراط مستقیم می‌رساند.

این «اهدنا الصراط المستقیم» که در نماز بارها از خدا می‌خواهیم، یعنی از خدا می‌خواهیم که: «خدایا ما را به آن هدفی که برای آن هدف آفریده‌ای برسان.» آن هدف چه چیزی است؟ آن هدفی است که من با آیاتی که دیشب از قرآن تلاوت کردم توضیح دادم: هدف این است که ما به محبت و رفاقت با اولیای خدا برسیم.

محبت؛ تنها چاره تحول دل

چرا این هدف است؟ برای اینکه ما این حقیقت را بهتر درک کنیم، باید اول بفهمیم که محبت و حب، تنها چاره‌ای است که می‌تواند دل انسان را متحول کند.

تا حب نباشد، تا محبت نباشد، اعمال ظاهر - نماز، روزه، حج، حتی عزاداری و سینه‌زنی - اینها ظاهری است. حتی شرکت در عزاداری امام حسین (علیه السلام)، اگر به عنوان یک رسم، به عنوان یک آیین سنتی - «پدران ما می‌رفتند برای امام حسین (علیه السلام) سینه می‌زدند، ما هم برای امام حسین (علیه السلام) سینه

می‌زنیم، همانطوری که نماز می‌خواندند، ما نماز می‌خوانیم» - اگر به عنوان یک عمل ظاهری تلقی بشود، وجود ما را عوض نمی‌کند.

فقط و فقط وقتی ما متحول می‌شویم، ارتقاء پیدا می‌کنیم، در معنویت رشد می‌کنیم، زمانی است که محبت به دل ما آمده باشد.

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ (البقره: ۱۶۵)

«کسانی که ایمان آورده‌اند، محبت به خدا در آنان شدیدتر است.»

کسی که ایمان آورده باشد، به خدا ایمان واقعی، حتماً همراهش عشق و محبت است. اگر کسی عشق و محبت در دلش نمی‌جوشد، این معنایش این است که به یک ظواهری فعلاً اکتفا کرده. بنابراین آن هدف و آن محصولی که قرار است از دین، از پیغمبر، از قرآن به دست بیاورد، آن محصول حاصل نمی‌شود.

ما اگر یک دارویی را، دوايي را دکتر تجویز کند، به ما بگوید: «از این شربت باید بخورید تا حالتان خوب شود»، اگر روزی چند بار این شربت را بیاوریم روی سرمان بگذاریم، هی اسمش را تکرار کنیم، روی طاقچه بگذاریم، هی از رویش بخوانیم، حال ما خوب نمی‌شود. چه وقت حال ما خوب می‌شود؟ وقتی که آن دارو را طبق آنطوری که دکتر گفته، مصرف کنیم.

صراط مستقیم در قرآن می‌خواهد این «مصرف قرآن»، «مصرف دین»، آن طرز استفاده‌اش را به ما یاد بدهد.

قرآن؛ راهنمای رسیدن به صراط مستقیم

حتی خود قرآن می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (المائده: ۱۵ و ۱۶)

«قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است. خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند.»

قرآن آمده ما را از تاریکی به نور برساند، از ظلمت می‌خواهد ما را به نور منتقل کند. این «از ظلمت به نور منتقل کردن» یعنی یک تغییری در دل، در روح، در زندگی ما ایجاد شود. همان چیزی است که دیشب در آیات سوره نساء خواندیم که پاداش و اجر کسی که اطاعت کند از خدا و پیغمبر:

﴿وَإِذَا لَأَتَيْنَاهُم مِّنْ لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا * وَلَهْدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ (النساء: ۶۷ و ۶۸)

«و در آن صورت، [ما هم] از نزد خویش، یقیناً پاداشی بزرگ به آنان می‌دادیم؛ و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم.»

قرآن هم آمده ما را به آنجا هدایت کند:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (الاسراء: ۹)

«قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید.»

قرآن آمده دست ما را بگیرد، به جایی برساند که آنجا دیگر محکم است، راه درست است، هدف است، می‌رسد به مقصد. آن چه چیزی است؟

محبت؛ پاداش ایمان و عمل صالح

ما دیشب آیه‌ای خواندیم که می‌گفت: اگر کسی از خدا و پیغمبر اطاعت کند، خدا او را به صراط مستقیم می‌رساند. حالا امشب یک آیه دیگر بخوانم برایتان که این صراط مستقیم چه چیزی است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (مریم: ۹۶)

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دلها] قرار می‌دهد.»

کسی اگر ایمان بیاورد، کار خوب بکند. کار خوب کند یعنی چه؟ یعنی تمام آن چیزهایی که فهمیده خوب است انجام دهد: نماز بخواند، روزه بگیرد، به مردم خوبی بکند، خیرات بکند. همه این خوبی‌ها برای چه چیزی است؟ برای اینکه آن پاداش را بگیرد. آن پاداش چه چیزی است؟ محبت. «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا». محبت را به عنوان پاداش باید دریافت کرد.

حالا این محبت کدام محبت است، کدام مودّت است؟ باز خود قرآن این مودّت را برای ما تعریف کرده:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (الشوری: ۲۳)

«بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.»

آن محبت و آن مودتی که به عنوان پاداش خوب بودن، خدا به خوب‌ها می‌دهد، دوست داشتن اهل بیت پیغمبر است.

محبت اولیای خدا؛ همه پیامبران و شهدا

البته این معنایش این نیست که ما انحصارطلب باشیم و بگوییم: «یعنی فقط خوب بودن نتیجه‌اش این است که مثلاً اهل بیت پیغمبر خودمان را دوست داشته باشیم، کسانی که علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) را دوست ندارند، اینها هیچ چیزی از رحمت خدا بهره نمی‌برند.» نه! من آیه‌اش را دیشب برای شما خواندم:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ (النساء: ۶۹)

«کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگان‌اند و آنان چه نیکو همدمانند.»

یعنی مقصود این است که انسان‌هایی که خوب زندگی کرده باشند، خدا محبت اولیاء و انسان‌هایی که خدایی شدند را در دل‌هایشان زنده می‌کند. چرا؟ به خاطر اینکه اصلاً بدون محبت، آن نور در دل نمی‌تابد، بدون محبت حرکت ایجاد نمی‌شود.

رسول الله (صلی الله علیه وآله) می‌فرماید:

الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ (کنز العمال: ۲۴۶۸۵-۲۴۶۸۴)

«آدمی با کسی است که دوستش دارد.»

هر کسی با کسی است که دوستش دارد. با هر کسی که دوستش داشته باشی، با آن هستی. یعنی اگر من امام حسین (علیه السلام) را دوست داشتم، در زندگی مثل امام حسین (علیه السلام) هستم، با امام حسین (علیه السلام) هستم، در دنیا، در همین دنیا با امام حسین (علیه السلام) هستم.

نه اینکه ما فکر کنیم: «من می‌آیم برای امام حسین (علیه‌السلام) گریه می‌کنم، سینه می‌زنم، می‌گویم امام حسین (علیه‌السلام)، داد می‌زنم، نعره می‌کشم، می‌گویم حسین (علیه‌السلام)، ولی اصلاً زندگی من، رفتارم، گذشتم، مهربانی‌ام و بخشش، هیچ چیزی مثل حسین (علیه‌السلام) نیست، ولی قرار است روز قیامت من با امام حسین (علیه‌السلام) باشم!» نه!

«الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ». اگر کسی کسی را دوست داشت، همین اینجا با او است. کسی که مثل حسین (علیه‌السلام) زندگی کرد، با مثل حسین (علیه‌السلام) بود، یعنی با حسین (علیه‌السلام) است. قیامت فقط تجلی و ظهور حقایق این عالم است. آن موقع معلوم می‌شود که من با حسین (علیه‌السلام) بودم، با حسین (علیه‌السلام) محشور می‌شوم.

محبت است که انسان را نگه می‌دارد پای یک چیزی، شب و روز مراقب می‌شود. ابن‌سینا یک مثالی می‌زند راجع به تأثیر محبت در زندگی. ابوعلی سینا می‌گوید: اگر می‌خواهید تأثیر محبت را ببینید، ببینید یک مرغ، شما از کنارش رد می‌شوی، می‌ترسد، فرار می‌کند. اما وقتی که این مرغ جوجه‌هایش درمی‌آید، شما برو سمت جوجه‌هایش، چه کار می‌کند؟ آنچنان شیر می‌شود، می‌آید جلو، از جوجه‌هایش می‌خواهد مواظبت کند.

این تأثیر چیست؟ تأثیر محبت است. یعنی این عشق و محبت این بچه را وقتی خدا انداخت در دل این مرغ، عشق این جوجه را انداخت در دل این مرغ، این دیگر از خودش بی‌خود می‌شود، دیگر ترس از دلش بیرون می‌رود. یک مثال است، فقط برای اینکه ما بفهمیم وقتی محبت بیاید در زندگی ما، همه چیز زیر و رو می‌شود، همه چیز عوض می‌شود.

کربلا؛ تجلی گاه محبت

تأثیر محبت در عاشورا و در کربلا به اوج رسید. عاشورا تجلی‌گاه محبت بود، کربلا سرزمین محبت و عشق بود. این نعمتی که خدا به من و شما شیعۀ داده، به هیچ کس دیگر نداده. این را ما می‌توانیم شاکر باشیم، افتخار کنیم که این تابلو و این تجلی‌گاه محبتی که خدا آفرید در حسین (علیه‌السلام) و در خاندان حسین (علیه‌السلام) پدید آورد، هیچ‌جا پدید نیاورد.

پس این مسئولیت ما را سنگین‌تر می‌کند. خدا به ما یک الگو و یک دلبستگی برای عشق ورزیدن داده که به هیچ کس نداده. هرکس این عشق را بیشتر درک می‌کند، زندگی‌اش نورانی‌تر می‌شود، زندگی‌اش زیباتر می‌شود، اخلاقی‌تر می‌شود.

زینب (سلام الله علیها)؛ اوج معرفت محبت حسین (علیه السلام)

اوج این درک و فهم و معرفت محبت حسین (علیه السلام) در چه کسی بود؟ در زینب (سلام الله علیها). هیچ کس به اندازه زینب (سلام الله علیها) نفهمید عشق و محبت حسین (علیه السلام) را، چون او می شناخت عظمت حسین (علیه السلام) را، او می شناخت زیبایی روح حسین (علیه السلام) را. این عشق حسین (علیه السلام) با زینب (سلام الله علیها) چه کرد؟

من الان گفتم عشق مادری از برترین عشق هایی است که در این عالم است. عشقی که یک مادر به بچه اش دارد، اصلاً قابل مقایسه با هیچ عشقی نیست. همه وجود خودش را یک مادر برای فرزندش حاضر است فدا بکند.

اما شما می بینید زینب (سلام الله علیها) در کربلا، در عاشورا، نه فقط برادرانش، برادرزاده هایش و همه خویشاوندانش قطعه قطعه شدند و فدا شدند، بچه های خودش هم فدا شد برای حسین (علیه السلام)

وقتی بچه های زینب (سلام الله علیها) رفتند شهید شدند، اینقدر محبت و عظمت امام حسین (علیه السلام) در دل زینب (سلام الله علیها) بود که او برای اینکه حسین (علیه السلام) خجالت نکشد، نیامد در میدان بالای سر بچه هایش، بالای سر جوانانش. اما وقتی علی اکبر حسین (علیه السلام) به شهادت رسید، زینب (سلام الله علیها) دوان دوان آمد، وارد میدان شد. چون اینجا علی اکبر حسین (علیه السلام) است. عشق حسین (علیه السلام)، عشق الله بود، محبت الله بود که در دل زینب (سلام الله علیها) می جوشید.

۵- شیطان و صراط مستقیم

در این چند شب برای اینکه معرفت بیشتری نسبت به مجلس عزا و بزرگداشت امام حسین (علیه السلام) داشته باشیم، سعی کردیم با مراجعه به قرآن، راه امام حسین (علیه السلام) را بهتر بشناسیم. قرآنی که:

﴿تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ (النحل: ۸۹)

«روشنگر همه چیز است.»

همه چیز را باید از قرآن به دست بیاوریم. با مراجعه به آیاتی که درباره صراط مستقیم در قرآن وارد شده، نکته‌های بسیار ارزشمندی درباره جایگاه امام و انسان‌های والا در سعادت، رشد و کمال خود به دست آوردیم. متوجه شدیم صراط مستقیمی که قرآن درباره آن سخن می‌گوید، منظور ایمان و عمل صالح نیست. حتی قرآن نیست، چون قرآن به ما توضیح می‌دهد صراط مستقیم، پاداش ایمان و عمل صالح است، نه خود ایمان و عمل صالح. قرآن به ما توضیح می‌دهد که خود قرآن صراط مستقیم نیست، بلکه قرآن:

﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (النور: ۴۶)

«هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند.»

ما را می‌برد تا به صراط مستقیم برساند. پس صراط مستقیم چیست؟ با آیات سوره حمد و آیات سوره نساء که شب‌های گذشته خواندیم، متوجه شدیم که صراط مستقیم یعنی محبت و مودت انسان‌های والا و انسان‌های خدایی. اگر عشق و محبت اولیای خدا در دل ما بیفتد، این یعنی عشق و محبت خدا در دل ما است و این محبت است که می‌تواند ما را به مقصد برساند.

چرا اهل بیت صراط مستقیم هستند؟

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود - و اگر به این سؤال دقت کنیم، یک فهم بسیار زیبا و عمیق درباره جایگاه امام و محبت امام حسین (علیه السلام) به دست می‌آوریم - این است که: ما می‌دانیم قرآن ثقل اکبر است و اهل بیت ثقل اصغر است. چون در حدیث ثقلین پیغمبر فرمود: «من دو ثقل، دو وزن گرانبها برای شما به یادگار می‌گذارم»، فرمودند: ثقل اکبر قرآن و کتاب الله، و ثقل اصغر اهل بیت و عترتی.

اما می‌بینیم قرآن می‌گوید که «من قرآن، شما را به صراط مستقیم می‌رسانم». حالا می‌فهمیم که صراط مستقیم یعنی محبت اهل بیت، محبت اولیای الله، محبت انبیاء و شهدا و صدیقین و صالحین. این نکته چیست؟ چرا خدا نگفته مثلاً محبت قرآن صراط مستقیم است؟ گفته قرآن آمده شما را برساند به محبت اهل بیت. چرا؟

یک نکته بسیار ظریف و مهم در اینجا وجود دارد. این نکته را چه وقت ما متوجه می‌شویم؟ وقتی متوجه می‌شویم که آیات صراط مستقیم در قرآن را باز پیگیری کنیم.

یکی از سؤالاتی که جوان‌ها می‌پرسند، می‌گویند: «قرآن چرا اینقدر تکرار در آن دارد؟ یک چیزی را هی چند بار چند بار می‌بینی، در این سوره آمده، در آن سوره آمده، دوباره تکرار شده.» ببینید، وقتی ما این آیات را، همین تکرارها را کنار هم می‌گذاریم، تازه مقصود قرآن آشکار می‌شود.

یک نمونه‌اش را درباره آیات صراط مستقیم امشب به شما نشان می‌دهم.

شیطان در کمین صراط مستقیم

ما در آیات صراط مستقیم می‌رسیم به آیاتی که در قصه آدم و ابلیس مطرح می‌شود. در قصه خلقت بشر و امر خداوند به سجده که خدا ابلیس را امر کرد به آدم سجده بکند و او سجده نکرد، ابلیس آنجا گفت:

﴿فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (حجر: ۳۶)

«پس مرا تا روز برانگیخته شدنشان مهلت ده.»

بعد گفت:

﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (حجر: ۳۹)

«همه آنها را گمراه خواهم ساخت.»

قسم خورد که انسان را می‌خواهد به گمراهی بکشد. اگر نقش شیطان را در صراط مستقیم متوجه بشویم، آن موقع متوجه می‌شویم که چرا اهل بیت صراط مستقیم هستند که حتی قرآن باید ما را به او برساند.

در سوره اعراف اینگونه می‌خوانیم:

﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (الأعراف: ۱۶)

«گفت: پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست.»

شیطان گفت: «خدا، حالا که من را فریب دادی، گمراه کردی، من را در نقش یک موجود وسوسه‌گر و اغواگر گذاشتی، من هم می‌آیم این انسانی را که به من گفתי به او سجده کن، می‌روم می‌نشینم دم در صراط مستقیم. مثل یک سگی که جلوی خانه ایستاده می‌خواهد پاچه بگیرد، مثل یک مأموری که مسلح ایستاده، نمی‌خواهد بگذارد آن وارد شود.»

﴿ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (الأعراف: ۱۷)

«آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»

خدا، من می‌ایستم سر راه صراط مستقیم تا بندگان تو نتوانند وارد صراط مستقیم بشوند. چطوری این کار را می‌کنم؟

«مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ» از روبرو می‌آیم جلوشان. یعنی چه؟ یعنی «مِنْ مُسْتَقْبَلِهِمْ» (از آینده‌شان). یکی از راه‌های شیطان اینکه از روبرو می‌آید، یعنی آینده را می‌آورد در ذهن من: «آخ، فردا می‌خواهد چه بشود؟ بچه‌ام چه می‌شود؟ فقیر می‌شوم، الان پول بدهم، خودم چکار کنم؟» از آینده وارد می‌شود.

«وَمِنْ خَلْفِهِمْ» از پشت سر، از گذشته، «مِنْ الْمَاضِي». «فلانی دیروز اینطوری کرد، چرا دیروز این اتفاق افتاد؟ من به او هیچ چیزی نگفتم، حالا حالش را می‌گیرم.» خاطرات گذشته نمی‌گذارد من حواسم به صراط مستقیم جمع بشود، وارد صراط مستقیم بشوم.

«وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ» از سمت راست. سمت راست یعنی در قرآن، هر جا سمت راست مطرح شده، یعنی از خوبی‌ها، «مِنْ الْخَيْرَاتِ، مِنْ الْعِبَادَاتِ، وَ حَتَّى مِنْ حَبِّ أَهْلِ الْبَيْتِ». شیطان می‌گوید: «من از همین خوبی‌ها می‌آیم، مانع صراط مستقیم می‌شوم.» یعنی یک کاری می‌کنم که مسجدیان که می‌روند در مسجد، در مسجد با هم دعا کنند. مسجدیان سر سینه‌زنی هم با هم دعا کنند. شیطان قسم خورده.

«وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» از سمت چپ می‌آیم، نمی‌گذارم. «شَمَائِلِهِمْ» یعنی چه؟ یعنی از بدی‌ها، از شهوات. تا من می‌آیم حواسم جمع شود، تا دلم به صراط مستقیم جذب بشود، تلویزیون را روشن می‌کنم، صحنه‌ها می‌آید، اصلاً حال من گرفته می‌شود. می‌روم نماز بخوانم، دیگر حال ندارم. می‌آیم برای امام حسین (علیه‌السلام) گریه کنم، صحنه‌های شهوانی، مال حرام و اینها، بدی‌هایی است که شیطان از جاذبه‌های شهوانی استفاده می‌کند برای اینکه من وارد صراط مستقیم نشوم.

«وَلَا تَجِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت).

الان در سوره اعراف این آیه‌ای که خواندم، نشان می‌دهد که شیطان گفته: «من سر راه صراط مستقیم می‌نشینم، نمی‌گذارم اینها وارد صراط مستقیم بشوند.» حالا همین قصه، تکرارش در سوره حجر چطوری بیان شده:

﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ﴾ (حجر: ۳۹ و ۴۰)

«گفت: پروردگارا، به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من [هم گناهانشان را] در زمین برایشان می‌آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگان خالص تو از میان آنان را.»

شیطان می‌گوید: «خدایا، من قسم می‌خورم که همه چیز را در چشم این انسان‌ها هی جاذبه ایجاد کنم. می‌گوید: دلم می‌خواهد، نمی‌توانم چکار کنم، دست خودم نیست، دوست دارم.» «لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ» و هی می‌روم و سوسه می‌کنم: چقدر خوب است گناه، چقدر خوب است شهوت.

بعد، حالا خود شیطان اعتراف می‌کند، می‌گوید: «من از الان می‌دانم زور من به یک عده‌ای نمی‌رسد.» «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ». عباد مخلص تو، یعنی آنهایی که اولیای تو که دل داده تو هستند، عشق تو در دلشان هست، تو را انتخاب کردند، من می‌دانم زورم به آنها نمی‌رسد. ولی بقیه را همه را گمراه می‌کنم.

جواب خدا چیست؟ دقت کنید:

﴿قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ * إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾ (حجر: ۴۱ و ۴۲)

«فرمود: این راهی است راست [که] به سوی من [منتهی می‌شود]. در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند.»

خیلی جالب است. خدا به شیطان جواب می‌دهد: «تو برای من شاخ و شانه می‌کشی؟ من به تو در این زندگی بشر یک نقش دادم. خودم تو را آفریدم، خودم به تو قدرت و سوسه دادم، خودم تو را گذاشتم این نقش را بازی کنی. داری برای من شاخ و شانه می‌کشی؟»

«هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ» اصلاً این صراط مستقیم را خودم درستش کردم. ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾. خدا می‌گوید: «تو کاره‌ای نیستی. تو را فقط یک نقش دادم به تو که سوسه کنی، برای اینکه قرار است من صراط مستقیم داشته باشم.»

محبت؛ تنها با حضور اختیار

شب گذشته توضیح دادم، گفتم: صراط مستقیم فقط با محبت ایجاد می‌شود. فقط با محبت. محبت چه وقت معنی دارد؟ محبت وقتی معنی دارد که جاذبه مثبت و منفی وجود داشته باشد، انتخاب و اختیار باشد.

خدا می‌گوید: «من به تو شیطان این نقش را دادم که تو بروی سوسه کنی، جاذبه ایجاد کنی، گناه را زیبا جلوه بدهی، تا یک عده‌ای که اینها بندگان من هستند، عاشق من بشوند و من را انتخاب کنند. تو کاره‌ای نیستی.»

چرا اهل بیت صراط مستقیم‌اند؟

وقتی این را بفهمیم، تازه متوجه می‌شویم که چرا محبت یک انسان‌هایی می‌شود صراط مستقیم، مثلاً محبت قرآن نمی‌شود صراط مستقیم. چرا؟

به خاطر اینکه قرآن که اختیار در آن وجود ندارد، که انسان نیست، که بین خوبی و بدی نیست. اختیار برای کسی است که می‌تواند خودخواه باشد، ولی عشق و محبت او را به سمت خدا می‌کشاند. این عشق و محبت است که انسان را بالا می‌برد. عشق و محبت است که آن جاده واضح و آن صراط مستقیمی که شب‌های گذشته راجع به آن صحبت کردیم، او را ایجاد می‌کند و انسان را به خدا می‌رساند.

قدرت عشق؛ داستان رسول ترک

این عشق و محبت اگر آمد، دیگر بزرگ و کوچک نمی‌شناسد، مرد و زن نمی‌شناسد، دیگر عالم و جاهل نمی‌شناسد.

شما قصه رسول ترک را - ایرانی‌ها معمولاً شنیده‌اند - یک لات چاقوکش مشروب‌خور در تبریز که شرارت می‌کرد، بعد آمد تهران برای شهوترانی‌اش، بعد با یک روضه امام حسین (علیه‌السلام) آنچنان متحول شد که شد از عرفای بزرگ الهی. نه سواد داشت، نه سابقه داشت، نه خانواده داشت. یک لات مشروب‌خور چاقوکش که وقت از دنیا رفتنش توبه کرد.

همین عشق، عشقی است که شما در کربلا در تک تک آن اعضاء می‌بینید.

عبدالله بن حسن؛ اسطوره عشق

امشب می‌خواهم بروم به دامن یکی از عاشق‌ترین‌های کربلا، متوسل بشویم. چرا می‌گوییم از عاشق‌ترین‌ها؟ به خاطر اینکه این فرزند امام حسن مجتبی، عبدالله (سلام الله علیه)، ۹ سالش بود، ۱۰ سالش بود. این عبدالله اسطوره عشق است.

عبدالله گوشه خیمه نشسته بود، می‌گفت: «یعنی من حساب می‌آیم جزو کسانی که حسین (علیه‌السلام) را یاری کردند؟» ولی هیچ‌کس آن را به حساب نمی‌آورد، اجازه نمی‌دادند که او وارد بشود. اما در یک لحظه دید که حسین (علیه‌السلام) زمین افتاد در قتلگاه. آنجا بود که عبدالله صبر خودش را از دست داد. آمد خودش را رساند به امام حسین (علیه‌السلام) که در قتلگاه افتاده بود. این نانجیب‌ها داشتند شمشیر می‌زدند، نیزه می‌زدند.

اما این که من می‌گوییم اسطوره عشق، شما می‌بینید یک بچه وقتی با شمشیر و نیزه مواجه می‌شود، خیلی طبیعی است که خودش را جمع کند، خودش را از جلوی تیغ تیز کنار بکشد. اما وقتی دید که نانجیب شمشیرش را بلند کرد بر بدن حسین (علیه‌السلام) فرود بیاورد، این بچه همین قدر توانست از حسین (علیه‌السلام) دفاع کند که این دست کوچک خودش را سپر کرد جلوی شمشیر! و در آغوش حسین (علیه‌السلام) پرپر شد.

۶- پل صراط

اهمیت صراط مستقیم در زندگی

با تدبّر در آیات قرآن، حقیقت مهمی آشکار می‌شود: همه هدایت‌های الهی، اعمال نیکه عبادات و راهنمایی‌های قرآنی برای رساندن انسان به صراط مستقیم است. قرآن کریم صراط مستقیم را محبت و مودّت اولیای خدا می‌داند و بیان می‌کند که ورود به این شاهراه سعادت، تضمین‌کننده خوبی، سعادت‌مندی و رسیدن به خداوند است.

همان‌گونه که در جلسه پیشین توضیح داده شد، شیطان سوگند خورده است که مانع ورود انسان‌ها به این صراط مستقیم شود. او اعلام کرده که از هر سو - چپ و راست، جلو و عقب - در سر راه انسان قرار می‌گیرد و گناه، دنیا، مال و شهوات را چنان زیبا جلوه می‌دهد که انسان‌ها فرصت و یاد محبت اولیای خدا را از دست بدهند و دلبستگی‌های دیگری پیدا کنند که مانع ورود به صراط مستقیم می‌شود.

پرسش درباره ضرورت محبت اولیای خدا

برخی ممکن است بپرسند: اگر صراط مستقیم مهم و ارزشمند است، چرا باید این‌چنین به محبت اولیای خدا اهمیت داد؟ ما نیز در حال زندگی هستیم و اولیای خدا - امام حسین (علیه‌السلام)، حضرت علی (علیه‌السلام)، پیامبران، صدیقان و صالحان - را دوست داریم و از آدم‌های خوب بدمان نمی‌آید. اما چرا باید این‌قدر وقت صرف شرکت در مجالس امام حسین (علیه‌السلام)، کارهای مذهبی، سینه‌زنی، عزاداری و اشک ریختن کنیم؟ ما در تلاشیم زندگی خوبی داشته باشیم، کسی را اذیت و آزار ندهیم و انسان‌های خوبی باشیم. چه اشکالی دارد؟

پاسخ این پرسش را قرآن کریم در آیه‌ای روشن بیان می‌کند:

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجُونَ﴾ (المؤمنون: ۷۴)

«و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه [درست] سخت منحرفند.»

کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از صراط مستقیم منحرف می‌شوند. این بدان معناست که اگر آخرتی در کار نبود و قرار بود انسان فقط چند روز دنیا را زندگی کند و خوب و خوش بگذراند و آزار او نیز به کسی نرسد، جای نگرانی چندانی وجود نداشت و نیازی به این همه دغدغه برای محبت اولیای خدا نبود.

اما کسی که ایمان به آخرت دارد، فهمیده و باور کرده است که زندگی واقعی پس از مرگ آغاز می‌شود. تمام زندگی دنیوی، مقدمه‌ای است برای ابدیتی که انسان در پیش دارد. آنجاست که واقعاً زندگی می‌کند. چنین کسی وقتی متوجه شود که صراطی که قرآن از آن سخن می‌گوید به چه معناست، اهمیت آن را درک می‌کند.

دو صراط: دنیا و آخرت

به تعبیر روایات اهل بیت (علیهم‌السلام)، دو صراط وجود دارد. امام صادق (علیه‌السلام) در تفسیر صراط می‌فرماید:

«دو صراط وجود دارد: صراطی در دنیا است و صراطی در آخرت. صراط دنیا همان امامی است که اطاعتش واجب است. هر که در دنیا او را بشناسد و از راهنمایی‌هایش پیروی کند، از صراط آخرت که پلی است بر روی دوزخ، بگذرد.»

خداوند دو صراط قرار داده است: یکی در دنیا که همان امام است - آن کسی که هر کس به او دل می‌بندد، او را مبنای زندگی خود قرار می‌دهد و به عشق او زندگی می‌کند، امام او می‌شود. و دیگری صراطی که بعد از مرگ در قیامت است.

در توصیف پل صراط آخرت برای ما بیان شده که روی جهنم پلی وجود دارد که بسیار عجیب، باریک‌تر از مو و برنده‌تر از شمشیر است. همه انسان‌ها باید از این پل عبور کنند، اما برای برخی این پل باز، وسیع و آسان می‌شود. برخی مانند برق از روی آن عبور می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند. برخی با سختی و موانع بسیار، برخی چهار دست و پا و سینه‌خیز، و برخی از این پل آویزان می‌شوند تا بتوانند رد شوند در حالی که شعله‌های آتش جهنم از پایین آن‌ها را می‌سوزاند. برخی هزاران سال طول می‌کشد تا بتوانند از روی این پل عبور کنند و خلاص شوند. روی این پل ایستگاه‌های متعددی نیز وجود دارد.

این آموزشی است که قرآن به انسان‌ها می‌دهد: خواه دوست داشته باشی یا نه، خواه خوشایندت باشد یا ناخوشایند، هر چه می‌خواهد بشود، این یک واقعیت و حقیقتی است که پس از مرگ با آن مواجه می‌شوی. برای عبور راحت، سریع و آسان از این پل، تمام آیاتی که قرآن انسان را به صراط مستقیم دعوت می‌کند و آن را عشق خوبان و محبت اولیای خدا معرفی می‌کند، نازل شده است. زیرا بدون محبت، این راه باز نمی‌شود. محبت و عشقی که راه را آسان و هموار می‌کند.

آیه دیگری در قرآن کریم این حقیقت را بیشتر توضیح می‌دهد:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا * ثُمَّ نُنْجِي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًّا﴾ (مریم: ۷۱ و ۷۲)

«و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد. این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده‌اند می‌رهانیم، و ستمگران را به زانو درافتاده در [دوزخ] رها می‌کنیم.»

همه انسان‌ها از روی جهنم عبور می‌کنند؛ به تعبیر این آیه، اصلاً وارد جهنم می‌شوند. اما کسی که در زندگی دنیایش خوب و با تقوا زندگی کرده باشد، از این جهنم رها می‌شود، عبور می‌کند و نمی‌ماند. ولی کسی که ستمکار باشد، او را نگه می‌دارند.

حقیقت بهشت و جهنم

برخی ممکن است بپرسند: این چه پلی است؟ خداوند چرا باید چنین سختی‌هایی ایجاد کند؟ چرا پل را باریک و سخت می‌کند و گردنه‌ها می‌گذارد تا انسان نتواند عبور کند؟ اگر می‌خواهد کسی را به جهنم بیندازد، چرا مستقیم نمی‌اندازد؟

پاسخ این است که کسی این آیات قرآن را به درستی درک می‌کند که فهمیده باشد تمام حقایقی که درباره قیامت، بهشت، جهنم، صراط، میزان، ترازو و محاسبه بیان شده، توصیف حقیقتی است که خداوند برای فهم انسان‌ها به صورت مثال بیان می‌کند.

وقتی خداوند می‌فرماید همه شما وارد جهنم می‌شوید، یعنی: ای انسان، همه شما در عالمی خلق شده‌اید که جاذبه‌ها، شهوات، مادیات و تعلقات آن، آتش است – می‌سوزاند، تاریک می‌کند و تنگنا ایجاد می‌کند. اگر به این‌ها دل ببندید، درون شما را تبدیل به جهنم می‌کند.

باید دریافت که بهشت و جهنمی که از قبل آنجا آماده و درست شده باشد، وجود ندارد. اصلاً بهشت و جهنم را هر کسی خودش درست می‌کند. اعمال انسان است که جهنم را ایجاد می‌کند. سخنان او است که آتش جهنم از آن بیرون می‌آید. لقمه حرام است که این آتش را در دل وارد می‌کند. تنها اتفاقی که در قیامت رخ می‌دهد این است که پرده‌ها از روی چشم برداشته می‌شود و این آتش را می‌بینیم و حس می‌کنیم.

خداوند بندگان را بسیار دوست دارد و آن‌ها را برای بهشت آفریده است. قرآن به تکرار هشدار می‌دهد، مانند مادری دلسوز که دوست دارد فرزندش را حفظ کند و هشدار می‌دهد: بیرون نرو، ماشین می‌زند؛ دست نزن، آتش می‌سوزی؛ از این نخور، مریض می‌شوی. قرآن می‌گوید: گناه نکن، اگر گناه کنی جزاله می‌شوی، درونت را آب جوش می‌ریزد، گناه یعنی این.

خداوند می‌خواهد انسان را به جایی برساند که با عشق و محبت می‌توان به او رسید. این فقط زمانی امکان‌پذیر و معنادار است که انسان بتواند بین گناه و ثواب، بین خوب و بد بودن، بین لذت شهوات و لذت معنویات، نماز و یاد امام حسین (علیه‌السلام) انتخاب کند. خداوند همه هشدارها را داده تا انسان از روی بی‌فکری، آتش را انتخاب نکند.

معنای واقعی پل صراط

پل صراط که به ما گفته شده، تمثیل و بیان این حقیقت است: ای انسان، تو در دنیایی پر از شهوات زندگی می‌کنی. اگر دلت با عشق و محبت اهل‌بیت و عشق خوبان زنده نشود، به تو انرژی ندهد و تو را از گناه، پلیدی، زشتی، مال حرام و خودخواهی‌ها متنفر نکند، گیر می‌کنی، در این شهوات می‌سوزی و تباه می‌شوی. خداوند دوست دارد تباه نشوی و به آن مقام برسی. این‌ها را با یک پل برای ما مثال زده است.

منظور این نیست که جهنم، پل صراط، بهشت و جهنم وجود ندارد. بلکه حقیقت پل صراط، بهشت و جهنم همین است. فقط عشق می‌تواند انسان را این‌گونه نجات دهد. اگر این عشق را از دست بدهیم، چیزهای بسیاری از دست داده‌ایم.

قدرت عشق در نجات انسان

علامه طباطبایی در شعر زیبایی این حقیقت را بیان کرده است:

مهر خوبان، دل و دین از همه بی‌پروا برد / رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد

تو مپندار که مجنون سر خود مجنون گشت / از سَمَک تا به سَمَکَش، کشش لیلا برد

من به سرچشمه خورشید نه خود بردم راه / ذره‌ای بودم و مهر تو مرا بالا برد

من خَسی بی‌سروپایم که به سیل افتادم / او که می‌رفت مرا هم به دل دریا برد

عشق انسان را می‌کشد و می‌برد. وقتی این عشق وجود دارد، نه تنها شهوات و جاذبه‌های دنیا، بلکه حتی سخت‌ترین شرایط و تیزترین شمشیرها برای انسان بی‌اهمیت می‌شود.

قاسم (سلام الله علیه)، نماد عشق به امام حسین (علیه‌السلام)

قاسم بن الحسن، یادگار امام حسن (علیه‌السلام)، نمونه‌ای از این عشق است. نوجوانی ۱۳ ساله که اگر پناهی می‌گرفت و خود را محافظت می‌کرد، کسی او را ملامت نمی‌کرد. همه می‌گفتند: چه فرزند عاقلی، خود را نجات داد. اما او دلدادۀ امام حسین (علیه‌السلام) شد و آمد التماس کرد: عمو جان، به من هم اجازه بده خودم را فدای تو کنم.

در مقاتل معتبر نوشته شده که قاسم خود را در آغوش حسین (علیه‌السلام) انداخت. این عمو و برادرزاده این قدر در آغوش هم اشک ریختند و قاسم این قدر التماس کرد تا امام به او اجازه رفتن به میدان داد.

وقتی قاسم رفت و شهید شد، حسین (علیه‌السلام) پیکر قاسم را آورد و کنار علی‌اکبر گذاشت و گفت: «عزیزم، تو هم علی‌اکبر من هستی!»

۷- گردنه‌های صراط

رابطه دنیا با آخرت

در بحثی که درباره راه اباعبدالله الحسین (علیه السلام) آغاز شد، به این نقطه رسیدیم که صراط مستقیم - محبت و مودت اولیای خدا - موضوعی بسیار مهم است که در حقیقت هستی و در زندگی اصلی و ابدی پس از مرگ به شدت به آن نیازمندیم. در روایات اهل بیت (علیهم السلام)، صراط به صراط دنیایی و صراط اخروی تقسیم شده و به ما گفته شده که اگر صراط مستقیم دنیا را جدی نگیریم، در روزی که همه انسان‌ها برای مشاهده حقیقت محسوس می‌شوند، در پلی که بر روی جهنم قرار گرفته با سختی و مشقت مواجه خواهیم شد. فهمیدن درست معنای پل صراط و بقیه مسائلی که درباره عالم پس از مرگ و عالم آخرت برای ما توضیح داده شده، وابسته است به توجه به یک نکته مهم: رابطه دنیا با آخرت. اگر این یک نکته را متوجه شویم، دیگر نه از آیات شدید عذاب در قرآن تعجب می‌کنیم و نه مسائل شگفت‌انگیزی که درباره بهشت و جهنم، قبر، قیامت و پل صراط گفته می‌شود، برایمان نامعقول و عجیب به نظر می‌رسد. زیرا متوجه می‌شویم که در عالم پس از مرگ و در عالم قیامت، هیچ اتفاق جدیدی قرار نیست بیفتد. فقط و فقط بهشت و جهنم و تمام آن موافقی که درباره قیامت گفته شده، باطن و حقیقت همین دنیا و همین زندگی امروز ماست.

آیاتی که حقیقت قیامت را نشان می‌دهند

اگر به آیات متعدد قرآن توجه کنید، می‌بینید که قرآن بارها این را واضح برای ما توضیح داده، ولی کم به آن دقت می‌کنیم. مشهورترین آن، آیه سوره زلزال است که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (الزلزال)

«پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.»

یعنی «یَرِی عَمَلَهُ»: هر ذره کار خوبی که انسان انجام می‌دهد، روز قیامت همان را می‌بیند، نه اینکه پاداشش را می‌بیند. این نکته بسیار مهمی است. ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ خودش را می‌بیند. آیه دیگر می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (آل عمران: ۳۰)

«روزی که هرکسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد؛ و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن [کارهای بد] فاصله‌ای دور بود. و خداوند، شما را از [کیفر] خود می‌ترساند، و [در عین حال] خدا به بندگان [خود] مهربان است.»

روز قیامت روزی است که هرکس هر کاری کرده باشد، آنجا حاضر می‌بیند. کارش را حاضر می‌بیند، اعمالش را حاضر می‌بیند. اصلاً قرار نیست روز قیامت بنشینند حساب و کتاب کنند و بگویند: خب شما در دنیا چکار کردید؟ چهار رکعت نماز خواندید؟ حساب کنیم ببینیم چند ثواب می‌شود و چند متر بهشت به این بدهیم؟ خدا سریع الحساب است. یعنی چه؟ یعنی اینکه حساب و کتاب در قیامت فقط و فقط با مشاهده حقیقت اتفاق می‌افتد.

برداشته شدن پرده از چشم‌ها

﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾ (ق: ۲۲)

«و[لی] ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است.»

فقط این پرده برداشته می‌شود - پرده‌ای که تا در عالم دنیا، در عالم مادی، در این قفسه تن هستیم، نمی‌توانیم حقیقت اعمال خودمان را ببینیم و درک کنیم. اما با مرگ، پرده‌ها از جلوی چشم ما برداشته می‌شود.

آتش درون اعمال

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ﴾ (البقره: ۱۷۴)

«کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند، آنان جز آتش در شکم‌های خویش فرو نبرند.»

کسی که کتمان حقیقت می‌کند، هرچه می‌خورد دارد آتش می‌خورد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ (النساء: ۱۰)

«در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می‌برند.»

کسی که مال حرام می‌خورد، همین الان دارد آتش می‌خورد. به او هم می‌گوییم: نخور، این مال حرام است. می‌گوید: اتفاقاً خیلی هم خوشمزه است! بله، خیلی خوشمزه است، ولی چرا خوشمزه است؟ به خاطر اینکه وجود و روح او هنوز سیر شده و بی‌حس شده، مزه واقعی‌اش را نمی‌فهمد. وقتی مرگ آمد، این بی‌حسی برداشته می‌شود و آتش شروع می‌کند به سوزاندن. تازه دردش حس می‌شود.

مثل کسی که برای عمل جراحی آمپول بی‌حسی به او زدند. هرچه می‌بُرنند، هر کاری با او می‌کنند، هیچ دردی احساس نمی‌کند. بعد که اثر آمپول بیهوشی رفت، تازه شروع می‌شود به درد. چرا؟ این درد قبلاً بود، ولی بی‌حسی نمی‌گذاشت بفهمیم.

پنجاه موقف صراط

آنچه درباره صراط در آیات و روایات برای ما گفته شده که در قیامت صراط سختی در پیش دارید، معنایش دقیقاً همین است. شیخ صدوق در کتاب اعتقاداتش و شاگرد او شیخ مفید در شرحش همین را تأیید می‌کنند. می‌گویند تمام این مواقفی که در قیامت ذکر شده و در روایات داریم که پنجاه موقف انسان را در پل صراط نگه می‌دارند، این پنجاه موقف که به معنی کثرت است، همین واجبات، حلال‌ها و حرام‌هایی است که ما باید رعایت کنیم.

یعنی اگر من در هر کدام از اینها گیر کرده باشم در زندگی دنیا، آنجا که می‌خواهم از روی جهنم عبور کنم، گیر می‌کنم. این است که در سوره بلد می‌فرماید:

گردنه‌های زندگی

﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكَّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾ (البلد: ۱۶-۱۱)

«و[لی] نخواست از گردنه [عاقبت‌نگری] بالا رود! و تو چه دانی که آن گردنه [سخت] چیست؟
بنده‌ای را آزادکردن، یا در روز گرسنگی، طعام‌دادن: به یتیمی خویشاوند، یا بینوایی
خاک‌نشین.»

قرآن در سوره بلد می‌گوید چرا اینها از گردنه نتوانستند عبور کنند. چه می‌دانی این گردنه چه گردنه‌ای
است؟ همه باید از این گردنه عبور کنیم. بعد مثال می‌زند و می‌گوید: می‌دانید آن گردنه‌ای که اگر در این دنیا
از آن عبور نکنید، روز قیامت در آن گردنه پل صراط گیر می‌کنید، چیست؟ «فَكُ رَقَبَةً»: آیا یک بنده آزاد
کردید در زندگی‌تان؟ حالا الان برده نیست - یک زندانی آزاد کردید؟ آیا یک گرسنه را سیر کردید؟ در روزگاری
که مردم در سختی هستند، گرسنه‌ای را سیر کردید؟

در روایت در فروع کافی دارد که راوی می‌گوید: امام رضا (علیه‌السلام) هر وقت نشستند سر یک غذای
خوبی، سر یک سفره‌ای که غذای خوبی داشت و توزیع و سرو می‌شد، اولین کاری که حضرت می‌کردند این
بود که یک سینی می‌گرفتند، بهترین غذاها را جدا می‌کردند، در سینی می‌چیدند و می‌گفتند: اول به مسکین
بدهید، بعد بخورید. بعد این آیه را می‌خواندند:

﴿فَلَا افْتَحِمِ الْعَقَبَةَ * وَمَا اَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةً * اَوْ اطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ﴾ (البلد:
۱۴-۱۱)

بعد می‌فرمودند که خدا از رحمتش، از لطفش، سیر کردن گرسنگان را وسیله عبور از گردنه‌های قیامت قرار
داده تا ما را نجات بدهد.

این یعنی هر کار خیری که با سختی می‌خواهیم انجامش بدهیم. سختمان است. یک جا کار خیر این است
که مالم را باید بدهم. یک جا باید آبرو را بدهم. یک جا باید از خودم بگذرم. یک جا باید حرف و حدیث مردم
را تحمل کنم، کنایه این و آن را بشنوم و به روی خودم نیاورم، جلوی دهانم را بگیرم و کسی را نرنجانم.

عصبانی می‌شوم و می‌گویم: چون من عصبانی هستم، دیگر حق دارم هرچه بخواهم بگویم. بعد هم به من
بگویند: آقا، این حرف‌ها چه بود که زدید؟ می‌گویم: عصبانی شدم دیگر، چرا من را عصبانی کردند؟

اینها عقبه است. اینها گردنه‌هایی است که ما باید از آن عبور کنیم. اگر در این گردنه‌ها گیر کنیم، در صراط
گیر می‌کنیم و کارمان به مشکل می‌خورد.

ولایت اهل بیت، کلید عبور از گردنه‌ها

بعد آن موقع اهل بیت به ما می‌گویند - در تعبیر همین آیه سوره بلد که می‌فرماید ﴿فَلَا افْتَحِمِ الْعَقَبَةَ﴾ - اینها از گردنه نتوانستند عبور کنند. می‌فرمایند: «الْعَقَبَةُ وَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»: اگر گردنه اصلی را می‌خواهی راحت رد کنی، ولایت اهل بیت به تو کمک می‌کند که تمام گردنه‌های زندگی را رد کنی.

این معنایش این نیست که من خودم را یک عزیز کرده، تافته جدا بافته از همه انسان‌ها بدانم و بگویم: شیعه علی هستم، بعد بگویم: هر کاری کردم، چون شیعه علی هستم، از همه گردنه‌های قیامت رد می‌شوم. چه کسی این را گفته؟

معنای این روایات این است که ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و محبت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) با دل انسان کاری می‌کند که این دل نرم می‌شود، اخلاق آرام می‌شود و مهربان می‌شود. وقتی عصبانی می‌شوم، محبت حسین (علیه السلام) غضب من را فرو می‌نشاند. «و الكاظمين الغيظ بحبِّ الحسين»: معنای اینکه فرمودند ولایت اهل بیت پل صراط را آسان می‌کند برای انسان، معنایش این است.

معنایش بی‌عدالتی در دستگاه حساب و کتاب خدا نیست. اینکه چون من در خانواده شیعه به دنیا آمدم، چون پدر و مادرم شیعه بودند، من می‌روم بهشت؛ و آنکه در خانواده مسیحی به دنیا آمده، چشمش کور، می‌خواست آنجا به دنیا نیاید، آن نمی‌رود بهشت - چه کسی این را گفته؟ این با کدام عدالت سازگار است؟ شما خدا را چطوری تعریف کرده‌اید؟ چرا بخل دارید در رحمت خدا؟

آن هم اگر به عشق مسیح انسان خوبی بشود، آن هم از گردنه‌ها رد می‌شود. مهم این است که انسان خوبی بشویم. محبت اهل بیت و عشق اباعبدالله الحسین (علیه السلام)، اکسیر خوب شدن در زندگی است. آن است که می‌تواند ما را به بهترین درجات و بهترین اخلاق‌ها برساند.

۸- از خودخواهی تا خداخواهی

دو معنای ولایت

در شب‌های گذشته درباره راه امام حسین (علیه‌السلام) سخن گفتیم و بر اساس آیات قرآن متوجه شدیم که راه حسین (علیه‌السلام)، راه خدا و همان صراط مستقیمی است که قرآن ما را به آن دعوت می‌کند. قرآن این حقیقت را توضیح می‌دهد که محبت و مودت اولیای الهی، صراط مستقیم و شاهراه واضحی است که اگر کسی وارد این راه شود، رسیدنش به مقصد قطعی و تخلّف‌ناپذیر است.

متوجه شدیم که این صراط همان صراطی است که در متون دینی به عنوان پل صراط - پلی که روی جهنم برای ما توصیف شده - بر همان پل تطبیق می‌شود. فهمیدیم که گردنه‌ها، مواقف و عقبه‌هایی که در قیامت برای ما گفته شده و هر کس برای عبور از پل صراط باید از آن گردنه‌ها عبور کند، همان واجبات، همان ارزش‌ها، تکالیف و مسئولیت‌های دینی و اخلاقی است که ما در زندگی باید رعایت کنیم.

اما در بعضی از این متون می‌بینیم که گفته شده: صراط مستقیم یا صراطی که بر روی جهنم وجود دارد یا آن عقبه‌ای که در مسیر ما به بهشت و لقاء الله وجود دارد، ولایت و محبت اهل بیت است. در بعضی دیگر از متون می‌بینیم که یکی از مواقف و یکی از آن گردنه‌ها، ولایت معرفی شده است.

این نکته بسیار ظریف و مفیدی است. اگر به این تفاوت توجه کنیم و راز آن را متوجه شویم، خواهیم فهمید که چرا یک جا گفتند صراط مستقیم محبت و مودت اولیای الله است و یک جا گفتند در مسیر صراط مستقیم، موقعیت‌ها، عقبه‌ها و موقف‌هایی وجود دارد که یکی از آن موقف‌ها ولایت اهل بیت است. چگونه می‌توان این دو را با هم جمع کرد؟

برای درک پاسخ این پرسش، باید به این نکته توجه کنیم که ولایت از کلمات و واژه‌هایی است که دو معنا یا چند معنا دارد. گاهی ولایت گفته می‌شود و منظور محبت و مودت است. گاهی ولایت گفته می‌شود و منظور یک موضوع اعتقادی و کلامی است - به معنی جانشینی پیامبر خدا، به معنی امامت و هدایت و رساندن فرمان خدا به بندگان یا به معنای حکومت و سرپرستی مؤمنین.

به نظر می‌رسد که راز این تفاوت، بیان این دو معناست. گاهی وقتی گفته می‌شود ولایت علی (علیه‌السلام) و ولایت ائمه، منظور این است که حکومت، سرپرستی و فرمان به دست آنهاست. هرچه آنها بگویند ما باید اطاعت کنیم و امر حکومت به آنها سپرده شده است. گاهی گفته می‌شود ولایت اهل بیت یعنی محبت آنها و دل سپردن به آنها.

حال پرسش این است: وقتی گفته می‌شود صراط مستقیم ولایت است، کدام معنا از این دو معنا صراط مستقیم است؟

محبت، صراط مستقیم است

اگر کسی به صحبت‌هایی که در این چند شب داشتیم دقت کرده باشد، پاسخ این پرسش را می‌تواند به خوبی بیان کند. ما گفتیم آن چیزی که حرکت به انسان می‌دهد، همه‌چیز را برای انسان آسان می‌کند، جاذبه شهوت‌ها، مقام‌ها، اموال و منیت‌ها را در چشم انسان پایین می‌آورد و اراده آهنین به انسان می‌دهد تا در مسیر درست حرکت کند، چه بود؟ محبت بود.

نه یک اعتقاد کلامی، نه یک اعتقاد تاریخی. اینکه من معتقد باشم بعد از پیامبر، امیرالمؤمنین علی جانشین بلافصل اوست، با این اعتقاد روحیه من عوض نمی‌شود. اینکه من از نظر تاریخی ثابت کنم که فلانی و فلانی غاصب بودند، حق با علی بود و دشمن علی ناحق بود - اینکه من این را اثبات کنم، هیچ تغییری در روحیه من، در زندگی من ایجاد نمی‌کند. چیزی که در من تغییر ایجاد می‌کند، آن عشق و محبت است.

دو نوع محبت: خودخواهی یا خداخواهی

اگر دقت کنید، چیزی که پیامبران آمدند به ما بگویند، چیزی که قرآن آمده به ما بگوید، فقط این است: یک داستان عاشقانه‌ای است که خدا نوشته برای زندگی ما و می‌خواهد از ما که فقط او را دوست داشته باشیم. بعد به ما می‌گوید: در زندگی دو محبت بیشتر وجود ندارد - یا ما خودمان را دوست داریم یا خدا را. شما هر چیزی را که دوست دارید، در ذهنتان تصور کنید. هر کسی را که دوست دارید، در ذهنتان تصور کنید. این یا محبت خداست یا محبت نفس است.

من اگر یک کسی را دوست دارم، باید ببینم: اگر چون او همشهری من است، هم‌زبان من است، هم‌نژاد من است، هم‌دین من است، هم در خانواده من است، فامیل من است، بچه من است، پدر من است، مادر من است - همه‌اش به من برمی‌گردد. چون برای من است دوستش دارم. اینها همه‌اش حبّ به نفس است.

اما اگر من کسی را دوست داشتم و چیزی را دوست داشتم به خاطر اینکه او خوب است، به خاطر اینکه این متعالی است، به خاطر اینکه او اخلاق خوب دارد - نه به خاطر اینکه فامیل من است، نه به خاطر اینکه

نسبتی با من دارد، و حتی می‌خواهم بگویم نه به خاطر اینکه امام فرقه من است - من اگر یک کسی را دوست داشتم به خاطر اینکه آن امام است، فرقه‌ای است که من در آن فرقه هستم، این الان محبت نفس است. اما اگر من یک کسی را دوست داشتم به خاطر خدا، این محبت خداست.

حدیث پیامبر درباره محبت

در حدیث از انس نقل شده:

«مردی از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره قیامت پرسید و گفت: قیامت چه زمانی است؟ فرمود: «وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا»: «برایش چه آماده کرده‌ای؟» گفت: هیچ چیز، جز آنکه الله و پیامبرش را دوست دارم. پس رسول خدا فرمود: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ»: «تو با کسی خواهی بود که دوستش داری». انس می‌گوید: از هیچ چیزی به مانند این سخن پیامبر (صلی الله علیه وآله) شاد نشدیم که فرمودند: «تو با کسی خواهی بود که دوستش داری». انس می‌گوید: پس من که پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ابوبکر و عمر را دوست دارم، امیدوارم به سبب محبت من نسبت به آنان با آنها باشم، اگرچه همانند اعمال آنان را انجام نداده باشم.»

یک نفر آمد پیش پیامبر و درباره قیامت از پیامبر سؤال کرد. اینکه قیامت چه زمانی است و چه چیزی است، به چه درد شما می‌خورد؟ فرمود: چه چیزی آماده کرده‌ای برای قیامت؟ گفت: یا رسول الله، هرچه فکر می‌کنم چیزی آماده ندارم برای قیامت، ولی نگاه می‌کنم می‌بینم تو را دوست دارم، خدا را دوست دارم. تو هم چون رسول خدایی دوستت دارم.

پیامبر فرمود: پس مطمئن باش، خیالت راحت باشد که هرکس با همان کسی است که دوستش دارد. اگر من را به خاطر اینکه فرستاده خدا هستم، ولی خدا هستم، دوست داری - معنای صراط هم همین است.

حارث همدانی و سه موقف دیدار

حارث همدانی می‌گوید:

«نیمروزی نزد امیر مؤمنان (علیه السلام) رفتم. فرمود: چه چیز تو را بدین جا کشانده است؟ عرض کردم: به خدا قسم که محبت به تو. فرمود: اگر راست بگویی، بی‌گمان در سه جا مرا

خواهی دید: زمانی که جانت به این جا رسد - و با دست خود به حنجره‌اش اشاره کرد - و هنگام گذشتن از صراط و در کنار حوض [کوثر].»

حارث همدانی می‌گوید: من یک روزی وسط روز در اوج گرما رفتم خدمت امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام). چه شد این موقع بلند شدی و الان آمدی پیش من؟ گفتم: فقط عشق تو یا علی من را کشاند.

فرمود: اگر واقعاً راست بگویی که من را دوست داری، مطمئن باش که سه جا می‌آیم پیشت، مرا می‌بینی. اولین جا آن لحظه جان دادن - اولین موقف از مواقف آن صراط هم همان لحظه است. وقتی من وارد آن عالم می‌خواهم بشوم، دیگر وارد آن صراطی شده‌ام که تا بهشت باید بروم. حضرت فرمود: اولش می‌آیم سراغت.

روی پل صراط که آنجا گفتیم چه مشقتهایی هست، روی پل صراط هم می‌آیم دست تو را می‌گیرم. آن آخرش هم که حوض کوثری است که جرعه‌های لقاء خدا را آنجا تقسیم می‌کنند، آنجا هم می‌آیم سراغت.

خوشا به حال آنهایی که این محبت، دل آنها را زنده کرد. آنها اصلاً دیگر درگیر این بحث‌های تاریخی و اعتقادی و کلامی لازم نیست بشوند. دعوای آنها، نگرانی و دغدغه آنها این نیست که بگویند: اول این بود، دوم این بود، از نظر تاریخی ثابت کنند. نه، عشق خوبان دل آنها را برده، به خدا رسانده. فقط و فقط عشق آنها و دغدغه آنها این است که کار و زندگی آنها خدایی باشد.

علی اکبر، نماد حق طلبی

نقل می‌کنند وقتی اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) خبر داد که «من پیامبر را خواب دیدم، فرمود که شما در این مسیر کشته می‌شوید»، علی اکبر (سلام الله علیه) فقط یک سؤال پرسید. گفت: پدر جان، مگر ما بر حق نیستیم؟

ببینید، مهم این است که بر حق باشیم. درست، خدایی ما باشیم. کشته می‌شویم بشویم، مهم نیست. عشق من فقط آن حق طلبی است.

این جوان فهیم رشید وقتی می‌خواست به میدان برود، اولین کس از خاندان اباعبدالله (علیه‌السلام) بود. تا زمانی که اصحاب امام حسین (علیه‌السلام) بودند، اجازه ندادند یک نفر از خانواده امام به میدان برود. اما همین

که اصحاب همه به شهادت رسیدند، اولین کسی که آمد و اجازه میدان خواست، علی اکبر (سلام الله علیه) بود.

۹- یک راه با گردنه‌های متفاوت

تفاوت محبت و اعتقاد کلامی

مباحث شب‌های گذشته به این نقطه رسید که با بررسی آیات قرآن، درک و شناخت بهتری از جایگاه حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) پیدا کنیم و متوجه شویم که صراط مستقیمی که قرآن همواره بر آن تأکید دارد، چیزی جز محبت و مودت اولیای الهی، عشق، شور و دل‌بستگی به شخصیت والایی چون حضرت اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) نیست.

در تبیین این موضوع عرض شد که حقیقت صراط و پل صراطی که بر روی جهنم کشیده می‌شود، در واقع حرکت بر اساس این عشق و محبت و قرار گرفتن در مسیری است که با محبت اهل‌بیت و محبت امام حسین (علیه‌السلام)، انسان را در برابر شهوات، انحرافات، گناهان و آلودگی‌ها حفظ و بیمه می‌کند.

اما فهم حقایق و معارف عمیق‌تر این موضوع وابسته است به تدبّر بیشتر در آیات قرآن. یکی از نکته‌هایی که با تدبّر در آیات قرآن روشن می‌شود این است که ولایت اهل‌بیت، مودت اهل‌البیت که به عنوان صراط مستقیم معرفی شده، با آن معنای از محبت و ولایتی که در بحث‌های کلامی، تاریخی و اعتقادی مطرح می‌شود، متفاوت است.

همان‌گونه که در شب گذشته توضیح داده شد، آن ولایتی که انسان را متحوّل می‌کند و ما را انسان بهتر، خوش‌اخلاق‌تر، مهربان‌تر و پاک‌تر قرار می‌دهد، با اعتقاد به یک موضوع کلامی متفاوت است. اینکه اعتقاد داشته باشیم امام اول چه کسی است، امام دوم چه کسی است، خلیفه بلافصل پیامبر کیست - این چیزها نه اخلاق انسان را بهتر می‌کند و نه تحولی در روحش به وجود می‌آورد.

آن محبتی است که فقط و فقط به معنای انتخاب خدا به جای خود است. هر محبت و دل‌بستگی که مربوط به خود ما باشد، برای خودمان دوست داشته باشیم، این ما را گرفتار می‌کند و از صراط مستقیم دور می‌کند. هر محبت و انتخابی که برای خدا باشد، ما را به سمت صراط مستقیم سوق می‌دهد و هدایت می‌کند.

اهمیت مسائل تاریخی و کلامی

اما آیا این نکته معنی‌اش این است که اعتقاد به خلافت بلافصل امیرالمؤمنین اهمیتی ندارد؟ آیا قضاوت درباره ظلم‌ها و ستم‌هایی که در تاریخ به اهل‌البیت شد، صرفاً یک مسئله تاریخی بی‌اهمیت است که ما نباید

خیلی برایش وقت بگذاریم و خیلی مهم برای ما نباشد؟ همین مهم باشد که ما عشق به خوبی‌ها داشته باشیم و دیگر کاری نداشته باشیم به اینکه به چه کسی ظلم شد، در تاریخ چه گذشت، ۱۴۰۰ سال پیش چه اتفاقاتی افتاد؟

نه، ما گفتیم یک صراط مستقیم داریم که حقیقتش دلبستگی به اولیای خداست، و یک مواقف و گردنه‌هایی در این صراط وجود دارد که این گردنه‌ها آن مسائلی است که ما در زندگی خودمان با آنها امتحان می‌شویم.

گردنه‌های متفاوت برای افراد مختلف

این نکته بسیار مهم است: خدا ما را در این زندگی و در این دنیا آورده فقط و فقط برای امتحان، و هر کسی بسته به شرایط و اقتضائاتش یک‌طور امتحان می‌شود. یک کسی پولدار است، با مالش امتحان می‌شود. یک کسی ریاست دارد، با مقامش امتحان می‌شود. یک کسی بیمار می‌شود، با بیماری‌اش امتحان می‌شود. هر کس با شرایط خودش امتحان می‌شود.

هر یک از آن گردنه‌ها و عقبه‌های صراط قیامت، همین امتحان‌هایی است که هر کس در زندگی‌اش می‌شود. یعنی روز قیامت آن گردنه‌ای که در سوره بلد گفته شده:

﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُّ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ *﴾ (البلد: ۱۴-۱۱)

«و[لی] نخواست از گردنه [عاقبت‌نگری] بالا رود! و تو چه دانی که آن گردنه [سخت] چیست؟ بنده‌ای را آزاد کردن، یا در روز گرسنگی، طعام‌دادن.»

این گردنه برای کیست؟ برای آن کسی که پول دارد. آن کسی که پول ندارد، در پل صراط گردنه‌ای برایش وجود ندارد که بگویند: تو چند نفر را آزاد کردی از زندان؟ تو چند نفر را غذا دادی؟ ولی همان کسی که پول ندارد، یک گردنه‌ای روی صراط با او مواجه می‌شود - گردنه صبر و استقامت و تحمل است. تو با فقر خودت چطوری تحمل کردی؟ او باید از این گردنه عبور کند.

آن یکی به خاطر موقعیت شغلی که داشت و کار مردم به او گیر بود، باید کار مردم را راه می‌انداخت. روی پل صراط یک گردنه‌ای برای او می‌گذارند - گردنه کار مردم. از او می‌پرسند: از این گردنه رد شدی یا نشدی؟ می‌توانی رد شوی یا گیر می‌کنی سر پل صراط؟

آن یک کس دیگری که در جمع مؤمنین حرف زدنش می‌تواند باعث محبت، دوستی، آشتی و وحدت بشود یا حرف زدنش باعث تفرقه، کینه و نفرت بشود، روز قیامت یک گردنه‌ای روی پل صراط برایش می‌گذارند - گردنه زبان. گردنه نگاه، گردنه سکوت: چرا آنجا ساکت بودی؟ می‌خواستی خودت را مطرح کنی، خودت را بگیری؟ گردنه سکوت برایت می‌گذارند.

گردنه ولایت برای هر کس متفاوت است

اگر ما این گردنه‌ها را شناختیم، آن موقع متوجه می‌شویم که آیا گردنه‌ای به اسم گردنه ولایت اهل‌البیت روی پل صراط وجود دارد یا ندارد.

اینجا دیگر آن قضیه تاریخی است، آن قضیه اعتقادی است. یعنی آیا تو وقتی که برایت دلیلی آمد، دلیل روشنی داشتی بر اینکه ولایت برای علی (علیه‌السلام) است، حق با علی (علیه‌السلام) است، آیا آنجا ترسیدی بگویی حق با علی (علیه‌السلام) است؟ آیا آنجا چون حکومت، کسانی که طرفدار علی (علیه‌السلام) بودند را در تنگنا قرار می‌داد، آیا آنجا تو پای علی (علیه‌السلام) ایستادی یا نه؟ آن است که برایش گردنه ولایت قرار می‌دهند.

برای من و شمایی که هر چقدر علی (علیه‌السلام) بگوییم هی بیشتر مطرح می‌شویم در جمع، دیگر گردنه ولایت برای ما مطرح نیست. من هرچه علی (علیه‌السلام) بگوییم، حالا در جمع مؤمنین می‌گویند: بارک‌الله، عجب آدم ولایتی، ماشاءالله، بارک‌الله، هی من را بیشتر تحویل می‌گیرند. حالا پس من خیال کنم که خیلی هنر کردم که علی (علیه‌السلام) می‌گوییم؟

آن کسی هنر کرد علی (علیه‌السلام) می‌گفت که اگر می‌گفت علی (علیه‌السلام)، زندان می‌افتاد. اگر می‌گفت علی (علیه‌السلام)، فقیر می‌شد. اگر می‌گفت علی (علیه‌السلام)، برکنار می‌شد، عزل می‌شد. او گردنه علی (علیه‌السلام) و ولایت را رد کرد.

گردنه من و شما یک چیزهای دیگر است. گردنه من و شما این است که در مجلس امام حسین (علیه‌السلام) چکار کردیم که به محبت، به تواضع، به همدلی بیشتر کمک کنیم. گردنه‌ها متفاوت است.

پس ببینید، هم مهم است و هم بستگی به موقعیت و شرایط هر فرد دارد.

توشه این راه: انتخاب خدا بر خود

در این سفر، در این مسیر، مهم‌ترین توشه این راه، انتخاب خداست بر خود. این که خدا در قرآن می‌گوید:

﴿يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (النور: ۴۶)

«و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»

خدا هر کس را بخواهد به راه مستقیم هدایت می‌کند. این معنی‌اش جبر نیست. معنی‌اش این نیست که خدا دلبخواهی بعضی‌ها را هدایت می‌کند، بعضی‌ها را هدایت نمی‌کند. معنی‌اش این است که هدایت شدن به صراط مستقیم، وارد شدن به مسیر اهل‌البیت، قانون دارد، سنت دارد، عبت و بیهوده نیست.

﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (آل عمران: ۱۰۱)

«و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.»

کسی اگر به خدا چنگ بزند، دست از خدا برندارد، خودش را، موقعیتش را، شهرتش را، تعریف دیگران را، دیده شدنش را، این حرف‌ها را که «حالا از من حساب ببرند، حالا حال او را بگیرم» بریزد دور و فقط و فقط خدا را در نظر بگیرد ...

آفت دینداری: اختلاف

در قرآن یک آیه بسیار بسیار مهم برای ما دینداران وجود دارد که این آیه را باید هی بخوانیم و به خودمان هشدار بدهیم. آیه ۲۱۳ سوره بقره - این آیه آفت بزرگ ما دیندارها را می‌خواهد به ما گوشزد کند:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (البقره: ۲۱۳)

«مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر

ستم [و حسدی] که میانشان بود، [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»

مردم با هم بودند، متحد بودند. انسان‌های اولیه این خط‌کشی‌ها و اسم‌گذاری‌ها و اختلاف‌ها بین آنها نبود. ولی کم‌کم که زندگی بشر پیشرفت کرد، شروع شد به اختلافات. خدا پیامبران را فرستاد تا اختلاف بین مردم را برطرف کنند.

اما اتفاقی که افتاد چه بود؟ پیامبران آمدند، دین را آوردند برای اینکه اختلافات را برطرف کنند. همین دین شد مصیبت بشر. همین دین شد عامل اختلاف. این آیه خیلی مهم است. دیندارها، متدینان، نمازخوان‌ها، علما، فقها و اینها باعث اختلاف شدند. اینها حسین (علیه‌السلام) را کشتند.

معنای واقعی ایمان

فقط و فقط از بین دیندارها یک گروه به صراط مستقیم رسیدند. آنها چه کسانی بودند؟ آنهایی بودند که ایمان داشتند. خب مگر آنهایی که دیندار بودند، بقیه ایمان نداشتند؟

دقیقاً همان نکته‌ای که شب گذشته گفتیم. گفتیم ولایت معنی‌اش این نیست که من بگویم امام اول من علی است، دشمنش چنین و چنان است، پس من اهل ولایتم، پس من اهل نجاتم، من دیگر خیلی آدم خوبی هستم. نه، اصلاً از صبح تا شب تا صبح بگو علی، سینه بزن، ولی این عشق در دلت نباشد، تو را آدم نکرده باشد، تو را کنترل نکرده باشد، زبانت را کنترل نکرده باشد - هیچ تأثیری ندارد.

ایمان هم دقیقاً همین است. ایمان از نظر قرآن معنی‌اش اعتقاد خاص نیست. ایمان از نظر قرآن معنی‌اش رفتار خاص نیست. به خاطر همین است که قرآن اهل کتاب را هم می‌گوید: «مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ» - از مسیحی‌ها، از یهودی‌ها، از زرتشتیان می‌گوید اینها مؤمن هستند، بعضی از آنها. اما خیلی از مسلمان‌ها مؤمن نیستند.

ایمان در قرآن معنی‌اش چیست؟ ایمان معنی‌اش حق‌طلبی است. معنی‌اش دل دادن به حق است. از خود گذشتن است، هر کس به اقتضای خودش. بله، من و شما چون پیغام خدا به ما رسیده، حقانیت پیامبر را فهمیدیم، حقانیت امیرالمؤمنین را فهمیدیم - اگر حق طلب باشیم، مگر ممکن است نپذیریم ولایت را؟

ولی آن مسیحی که در خانواده مسیحی به دنیا آمده، نشنیده، نرسیده، قاصر است، وسعش همین است، اما حق طلب است - «مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ»، اینها اهل نجات هستند، اینها مؤمن هستند.

راز صراط مستقیم: اعتصام به الله

راز صراط مستقیم در قرآن، اعتصام به الله است:

﴿وَمَنْ يَعْصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (آل عمران: ۱۰۱)

«و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.»

یعنی از خود گذشتن و فقط و فقط پای خدا ایستادن. خدا هم نه ادعای من و شماست. پای خدا ایستادن یعنی چه؟ خدا یک پادشاهی نیست در آسمان‌ها که من بگویم خودم را سخنگوی خدا معرفی کنم و بگویم خدا این را گفته، پس شما باید گوش کنید. خدا آن چیزی است که در دل انسان‌ها می‌جوشد. خدا در دل حق طلبان است. خدا خوبی است، خدا مهربانی است، خدا گذشت است، خدا حیا و شرم است. هر جا حیا بود، هر جا اخلاق بود، هر جا انسانیت بود، خدا آنجاست.

۱۰- راه انسانیت

صراط مستقیم و دین ابراهیم (علیه السلام)

در این شب‌ها توفیق حاصل شد که با تدبّر در آیات قرآن، در بررسی آیاتی که درباره صراط مستقیم در قرآن سخن می‌گوید، مفهوم صراط مستقیم بودن حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و اولیای الهی را بهتر درک کنیم.

در آیه‌ای از سوره انعام، یکی دیگر از نکته‌های کلیدی قرآن برای شناخت صراط مستقیم مطرح شده است. خداوند متعال به پیامبر می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَيِّمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ (الانعام: ۱۶۱)

«بگو: «آری! پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است: دینی پایدار، آیین ابراهیم حق‌گرای!»

پیامبر، بگو خداوندگار من مرا به صراط مستقیم هدایت کرده است. این صراط مستقیم چه صراطی است؟ چه راهی است؟ صراط مستقیم، دین ابراهیم است، آیین ابراهیم است.

آیین ابراهیم مگر چه ویژگی داشت؟ چه خصوصیتی آیین ابراهیم داشت که خدا به پیامبر خودش می‌گوید: بگو من به این راه مستقیم هدایت شدم. اگر کسی به آیین ابراهیم برسد، به صراط مستقیم هدایت شده است.

معنای دین حنیف

دوازده بار در قرآن آیین ابراهیم با لفظ حنیف توصیف شده است. دین حنیف چه چیزی است که خدا در این آیه می‌گوید صراط مستقیم همین است؟

برای اینکه بفهمیم دین حنیف یعنی چه، باید به آیاتی که درباره دین حنیف در قرآن آمده توجه کنیم. در اغلب این آیات، حنیف بودن دین در برابر کسانی که دین خودشان، شریعت خودشان، فرقه خودشان، مناسک و اسم‌گذاری‌های دینی خودشان را اصل و محور دینداری قرار می‌دادند، مطرح شده است.

خدا در پاسخ به آنها، در مقابل آنها می‌گوید: نه، این دینی که شما دارید به درد نمی‌خورد. باید دینتان حنیف باشد.

برخورد قرآن با خودبرتربینی دینی

یک دسته از این آیات از آیه ۱۱۱ سوره بقره شروع می‌شود تا آیه ۱۴۰ سوره بقره - یعنی سی آیه از قرآن. فقط یکی از این دسته آیاتی است که خدا در برابر دینداران از خودراضی و خودبرتربین می‌گوید: این چیزی که شما می‌گویید نیست.

آیه ۱۱۱ سوره بقره این‌طوری شروع می‌شود:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ (البقره: ۱۱۱)

«و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آنکه یهودی یا ترسا باشد.» این آرزوهای [واهی] ایشان است. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل خود را بیاورید.»

می‌گفتند فقط و فقط ما می‌رویم بهشت. یهودیان می‌گفتند: فقط ما می‌رویم بهشت. مسیحی‌ها می‌گفتند: فقط ما می‌رویم بهشت. هر کس دین، ایمان و اعتقاد ما را نداشته باشد، بهشت نمی‌رود.

بعد از آیه ۱۱۱، خدا شروع می‌کند به شدت با اینها مقابله کردن. اینها آرزوهایشان است، این خیالات خودخواهانه اینهاست که می‌گویند فقط ما بهشتی هستیم، دیگران بهشتی نیستند.

بعد در آیه ۱۳۵ سوره بقره باز می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (البقره: ۱۳۵)

«و [اهل کتاب] گفتند: یهودی یا مسیحی باشید، تا هدایت یابید؛ بگو: نه، بلکه [بر] آیین ابراهیم حق‌گرا [هستم]؛ و وی از مشرکان نبود.»

دین حقیقی در مقابل دینداری ظاهری

ببینید در این آیات، خدا در مقابل کسانی که خودشان را، اعتقاداتشان را، فرقه و مذهبشان را بالاتر از دیگران می‌دانند و تصور می‌کنند دین یعنی یکسری اعتقادات، یکسری اعمال، یکسری مناسک و اینها

اسمش دین است - آن کسی که اعتقادات خاص تری داشته باشد دیندارتر است، آن کسی که بیشتر نماز و روزه بخواند دیندارتر است، آن کسی که ظواهرش شرعی تر باشد دیندارتر است - خدا در مقابل اینها می فرماید: نه، دین فقط دین ابراهیم است، اینها دین نیست. حنیف فقط دین است.

حنیف یعنی چه؟ حنیف یعنی همیشه در طول تاریخ، هرکسی که دین را تعریف کرده به یکسری اعتقادات، یکسری اعمال، یکسری ظواهر، وقتی نوبت به انسانیت و اخلاق رسیده، انسانیت و اخلاق را فدای آن اعتقادات خودش کرده.

ولی ابراهیم الگویی است که در قرآن بارها تأکید می شود. خدا می خواهد به انسان ها بفهماند دین چیزی جز انسانیت نیست.

ابراهیم (علیه السلام)، الگوی انسانیت

اگر ابراهیم خلیل الله شد - ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ (النساء: ۱۲۵) - به خاطر این بود که ابراهیم به انسانیت عشق می ورزید. دیگرانی که در شب های قبل اشاره شد به جای حق و حقیقت می اندیشیدند، اما ابراهیم گفت: ﴿لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ﴾ (الانعام: ۷۶). او خدا را در اخلاق، در انسانیت می دید.

به خاطر همین هم هست که ببینید خدا تنها پیامبری که می گوید خلیل اوست، پیامبری است که برای انسان ها آنچنان دل می سوزاند که ﴿يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾ (هود: ۷۴) - با آن گناهان کبیره، وقتی فرشتگان عذاب آمدند تا بر آنها عذاب وارد کنند، ابراهیم ایستاد جلوی خدا، با خدا مجادله می کند: خدا، این بندگان تو هستند، عذابشان نکن.

این چیزی است که قرآن در مقابل دینداری های ظاهری و سطحی، دین حقیقی را دین حنیف معرفی می کند.

مبنای دین حنیف: فطرت

مبنای دین حنیف چیست؟ آیه ای را از سوره روم بخوانیم، آیه ۳۰:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الروم: ۳۰)

«پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.»

آن چیزی که وقتی گفته می‌شود، همه انسان‌ها دلشان مجذوب آن می‌شود، دین خداست. اما آن چیزی که اگر گفته شود مورد پذیرش فطری قرار نمی‌گیرد، هرچند دیگران می‌گویند که چون خدا گفته باید انجام شود، در حقیقت دین حقیقی نیست.

حسین (علیه‌السلام)، مصداق کامل دین حنیف

به همین دلیل است که مسیر امام حسین (علیه‌السلام) صراط مستقیم شد. چون شما داستان حسین (علیه‌السلام)، سرگذشت حسین (علیه‌السلام) را امروز به هر انسانی در هر نقطه جهان تعریف کنید، اشکش جاری می‌شود. داستان حسین (علیه‌السلام) برای اینکه دل کسی را تکان بدهد، لازم نیست شیعه باشد، سنی باشد، مسلمان باشد - فرق نمی‌کند. انسان وقتی قصه حسین (علیه‌السلام) را می‌شنود، دل به حسین (علیه‌السلام) می‌دهد. این دین حنیف است.

چرا؟ چون حسین (علیه‌السلام) لحظه لحظه، قدم به قدم حرکتش انسانیت بود، ادب بود، اخلاق بود، محبت به انسان بود. کسانی که راه را بر او بستند، کسانی که فرزندان او را ترساندند، او نه فقط به آنها آب داد، به اسب‌های آنها آب داد. می‌آمد در مشک‌ها می‌گرفت برای اینکه اسب‌های لشکر حر بهتر بتوانند آب بخورند.

جمع‌بندی: صراط انسانیت

صراط مستقیمی که قرآن ما را به آن دعوت می‌کند، صراط انسانیت است. هر چیزی با انسانیت، با مهربانی، با اخلاق سازگارتر بود، به دین خدا نزدیک‌تر است و ما را متحد می‌کند در مسیر خدا.

هر جا اسم من و تو و عرب و عجم و ایرانی و عراقی آمد در ذهن ما و ما را از هم جدا کرد، یعنی از انسانیت دور شدیم.

مولوی چقدر زیبا می‌گوید:

جان گرگان و سگان هر یک جداست / متحد جانهای شیران خداست

قطره دریاست اگر با دریاست / ورنه او قطره و دریا دریاست

کسی اگر قطره وجود خودش را در دریای انسانیت وارد کرد، دیگر من و تو باقی نمی ماند برایش. همان قدر که خودش را، خانواده اش و بچه اش را دوست دارد، دیگران را هم دوست دارد. همان قدر که همشهری و هم کشوری و هم ملت خودش را دوست دارد، ملت های دیگر را دوست دارد، انسان های دیگر را دوست دارد.

۱۱- شرط بندگی

صراط مستقیم و عبودیت

به لطف خدای متعال در ده شب گذشته بر سر سفره کرامت و لطف حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) توفیق حاصل شد که در آیات قرآن کریم تدبّر کنیم و با بررسی آیات مرتبط با موضوع صراط مستقیم، معرفت بهتر و بیشتری نسبت به راه حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به دست بیاوریم و بهتر درک کنیم که وقتی قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (الاسراء: ۹)

«قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید.»

در واقع «ان هذا القرآن يهدينا الى طريق اهل البيت» است.

یکی از مهم‌ترین و پرتعدادترین توصیف‌هایی که قرآن درباره صراط مستقیم بیان کرده و در آن تأکید کرده، مساوی دانستن این صراط با صراط عبودیت و بندگی خداست. سه بار - در سوره آل عمران، مریم و الزخرف - در قرآن این آیه تکرار شده:

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (آل عمران: ۵۱)

«در حقیقت، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس او را بپرستید [که] راه راست این است.»

و در سوره یس:

﴿وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس: ۶۱)

«و اینکه مرا بپرستید؛ این است راه راست!»

معنای عبودیت در صراط مستقیم

صراط مستقیم، صراط عبودیت و بندگی خداست. کسانی که به نکته‌هایی که شب‌های گذشته عرض شد دقت کرده باشند، الان به خوبی متوجه می‌شوند که صراط مستقیم، صراط عبودیت بودن است و معنایش چیست.

توضیح داده شد که تمام داستان زندگی و تمام فلسفه حیات در این نکته خلاصه می‌شود که انسان یا باید خودش را انتخاب کند یا خدا را. یکی از این دو انتخاب را ما بیشتر نمی‌توانیم داشته باشیم.

وقتی فهمیدیم انتخاب خدا یعنی پا گذاشتن روی این نفس و خودخواهی و منیت و انانیت، و دل دادن و عاشق شدن و شیفته شدن به حقیقت مطلق، خوبی بی‌انتهای و زیبایی بی‌نهایت، وقتی به این نکته توجه کنیم، آن موقع معنای آیاتی که فلسفه زندگی و معنی زندگی را عبادت خدا معرفی می‌کند، برای ما روشن می‌شود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات: ۵۶)

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستند.»

خدا می‌گوید: من شما را نیافریدم مگر برای اینکه من را بندگی کنید.

اگر کسی این توضیحاتی که شب‌های گذشته داده شد را توجه نکرده باشد، شاید این پرسش برایش به ذهنش بیاید: خدایا، آخر این چه کاری بود؟ این تشکیلات و این کهکشان‌ها و این انسان را آفریدی، این همه مصیبت، درد، رنج، غصه و این همه بدبختی و این همه رنجی که بشر می‌کشد، همه را آفریدی برای اینکه ما بیاییم تو را بندگی کنیم، حالا سرمان را بگذاریم روی سجده برای تو؟ چه گیر تو می‌آید؟

داستان عشقی خدا

آخر، می‌فهمیم قصه یک قصه عشقی است، یک داستان عاشقانه. از یک خدای مهربان، بسیار مهرورزی است که می‌خواهد بندگان بیافریند که اینها او را با تمام وجود دوست داشته باشند و این رابطه عاشقانه برقرار بشود. این رابطه در این انتخاب، در دل این مصیبت‌ها، در دل این شرور، عشق به وجود می‌آید و رشد می‌کند.

در مجلس امام حسین (علیه‌السلام) هستیم. یک روایت از امام حسین (علیه‌السلام) بخوانیم که فرمود:

«خداوند عزّ و جلّ بندگان را نیافرید مگر تا او را بشناسند. چون او را شناختند بپرستندش و چون او را بپرستند از پرستش جز او بی‌نیاز می‌شوند.»

خدا نیافرید بندگان را مگر برای اینکه او را بشناسند و عاشقش بشوند. وقتی او را شناختند و دوستش داشتند، بندگی می‌کنند او را. بندگی و عبادت یعنی اینکه انسان هیچ چیزی از خودش باقی نگذارد، هرچه هست معشوق است، فقط و فقط او می‌ماند.

مردم، بندگان دنیا

آن موقع است باز معنی آن حدیث دیگر اباعبدالله الحسین (علیه‌السلام) را متوجه می‌شویم که فرمود:
«به راستی که مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست، تا جایی که دین وسیله زندگی آنهاست، دین دارند و چون در معرض امتحان قرار گیرند، دینداران کم می‌شوند.»
مردم همه بنده و برده دنیا هستند. «عَبِيدُ الدُّنْيَا» دقیقاً همان چیزی است که ما گفتیم: یا باید خودمان را انتخاب کنیم یا خدا را.

معنای دنیا این عالم و این نعمت‌ها و این مخلوقات زیبای خدا نیست. دنیا چیزی نیست جز نفس خودم، خودخواهی‌های خودم. این می‌شود دنیا.

می‌گویند وقتی کسی خدا را داشت، دیگر به کسی دیگری و چیز دیگری اصلاً جلوه نمی‌کند در چشم او. وقتی خودش برایش مطرح نبود، چرا باید این قدر هی زور بزند خودش را مطرح کند، هی از خودش بگوید، همه چیز اوست، برای اوست؟ هر چقدر مخفی‌تر، هر چقدر ناشناس‌تر، هر چقدر خالصانه‌تر، او برای معشوق بهتر.

چقدر غبطه می‌خورم به حال این جوانان و این عزیزان که امشب، این شب‌ها خالصانه، بی‌ادعا، ساکت و بی‌حاشیه، هر کاری از دستشان برمی‌آید برای امام حسین (علیه‌السلام) کردند - نه توقّعی، نه حرفی، نه حدیثی. پای دیگ، پای سفره، هر کاری توانستند کردند. خوشا به سعادتشان.

جمع بندی: محبت و عبودیت

جمع بندی عرایض در این یازده شب همین یک نکته باشد که ما در بررسی آیات قرآن از طرفی فهمیدیم که صراط مستقیم، محبت و مودت اولیای الله و کسانی که هستی خودشان را فدای خدا کردند - که ما در رأسشان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را می بینیم و می شناسیم - صراط مستقیم است.

از طرف دیگر می بینیم که خدا تأکید می کند: ﴿وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس: ۶۱)

این جمع بین آیات قرآن معنایش این می شود که هر چقدر محبت و مودت اولیای الهی و محبت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در دل بیشتر و بیشتر می شود، این عبادت و بندگی خدا در زندگی ما جلوه گرتر می شود. امشب می گویند شب آخر، مزد را باید از مادرش گرفت. صلی الله علیک یا فاطمه الزهرا. امشب ما آمدیم می خواهیم مزدمان را از شما بگیریم. این مزد را می خواهیم در بندگی بیشتر و از خودگذشتگی بیشتر و دوست داشتن بیشتر مخلوقات خدا و مهربان تر شدن با هم و گذشت داشتن با هم، در اینها می خواهیم از شما بگیریم.

اگر اینها را در خودمان حس کردیم، عزاداری های ما قبول شده. اگر اینها را حس نکردیم، قبول معلوم نیست. قبول یعنی تأثیر. قبول یعنی تأثیر در روح. قبول یک چیزی قراردادی نیست که بگوییم حالا امام حسین (علیه السلام) بگوید قبول کنید، اینجا بنویسید قبول شده. نه، در دل من اگر تأثیر کرد، قبول شده است.

